

۱۳۳۸
Oct-Nov, 59

پوښتني ادبيات

Adab. Kabul

Vol.7, No.4, Mizan-Aqrab 1338
(September-October 1959)

علمي ، ادبي ، تحقيقي
تاريخي ، فلسفي ، اجتماعي

Ketabton.com

ادب

د اتميار خاوند ، پوښتني ادبيات

ادب

مجله دو ماهه

هیأت مراقبت

ملک الشعرا استاد بیتاب
پروفیسر محمدعلی میوندی
دکتور غلام عمر صالح
دکتور سید محمد دیوسف علمی

شماره چهارم سال هفتم میزان - عقرب ۱۳۳۸ مطابق اکتوبر - نومبر ۱۹۵۹

درین شماره

نویسنده	صفحه	مضمون
بناغلی پوهاند بیتاب	۱	ابن طفیل
» علی محمد زهما	۸	ماهیت و وظائف
» محمد نسیم نگهت	۲۶	تاریخ مختصر ادبیات
» پاینده محمد زهیر	۳۶	تخت او تابوت
» محمد رحیم الهام	۳۹	سیر تاریخی علم زبان .
» میر آصف انصاری	۵۱	مفکوره های متحول فلسفه
اداره .	۰	دو قطعه شعر

شرح اشتراك

محصّلین و محصلات ۱۲ - افغانی
مشترکین در مرکز ۱۵ د
مشترکین در ولایات ۱۸ د
در خارج ۲ دالر

آدرس

مدیریت نشرات پوهنجمی ادبیات
شهر نو - جاده شیر علی خان
کابل
افغانستان

قیمت یک شماره ۳ - افغانی

مهتم : عبدالحق احمدی

ابن طفیل

ترجمه استاد بیتاب

دولت موحدین :

در عالم اسلام حکمفرمایی در دست بربر بپا بود مگر بز و دی دولت موحدین جای دولت مرابطین را گرفت و محمد ابن تومرت مومس خاندان جدید، آشکار شده در سال ۵۱۵ هجری مطابق ۱۱۳۱ میلادی ادعا کرد که او مهدی است.

در زمان جانشینانش ابو یعقوب یوسف (۵۵۸ - ۵۸۰ هجری مطابق ۱۱۶۳ - ۱۱۸۴ میلادی) و ابو یوسف یعقوب (۵۸۰ - ۵۹۵ هجری مطابق ۱۱۸۴ - ۱۱۹۹ میلادی) دولت موحدین که مقرر آن مراکش بود با وج عزت خود رسید.

موحدین در علم کلام ابداع و اختراع بزرگی کردند. مذهب اشعری و مذهب غزالی را که تا آنوقت بزندقه موسوم و مشهور بود، بنزرب آوردند. این پیشآمد باعث ادخال نزعت عقیده در مذهب متکلمین گردید و این امری بود که متکلمین بعقیده اولی و مفکرین آزاد بآن رضائیت تام نداشتند با آنهم بسا اشخاص را بفلسفه جویسی مایل ساخت.

تا آنوقت، مردم داخل ساختن نظریه عقلی را در دین بنظر بد میدانید حتی اکثر شاهان و فلاسفه، پس از آن، چنین نظریه دادند که نباید باین چیزها عقیده عامه را متزلزل و مشوش گردانید و امور عقلی را با مسائل مذهبی ممزوج ساخت و باید صحنه دینی از صحنه فلسفی بکلی علیحده و جدا باشد.

خلاصه موحدین توجه زیاد بمذاهب کلامی داشتند مگر ابو یعقوب و جانشینان او

تاجاییکه محیط سیاسی گنجایش داشت از ترویج و توسعه علوم عقلی خود داری
نکرند حتی برای فلسفه نیز موقع دادند که تا چندی در دربار شاهان مروج باشد.

حیات ابن طفیل:

ابوبکر محمد ابن عبدالملک ابن طفیل شخصی بود که بمنصب وزارت رسید
و طبیب خاص ابویعقوب گردید - بعد از آنکه در غرناطه از جمله حاجبان در گاه بود.
ابن طفیل در قادمس، که یکی از شهرهای کوچک اندلس است، تولد یافته در سال
۵۸۱ هجری مطابق ۱۱۸۵ میلادی در مراکش فوت کرده است حیات ابن طفیل آمیخته
با تقلبات نبود. سر و کارش نسبت بمردم بکتاب بیشتر بود و از کتابخانه پادشاه
بزرگ خود کتابهایی را که طرف ضرورتش واقع می شد بدست آورده رفع
عطش علمی مینمود. ابن طفیل در میان فلاسفه مغرب بمثابه هوا خوانان فلسفه
شهرت داشت بی آنکه در آن تعمقی داشته باشد. میلش نسبت بتألیف زیاد تر به
تفکر بود. بسیار کم می نوشت و می پنداشت که میتواند مذهب بطایموس را اصلاح
کند مگر این گمان درست نیست زیرا بسیاری مردم عرب اینسان ادعا کرده مگر
موفق نگردیده اند.

از معالجاتی که ابن طفیل در قصائد شعری نموده چیزی بمار سیده مگر بزرگترین
قصدش همچو ابن سینا درین بود که علم یونان را با حکمت شرق، برای استفاده
عموم، بیامیزد و باین کار محض خیالات خودش او را و ادار ساخته بود، چنانکه
ابن باجه نیز چنین فکر داشت. باعث دیگر آن علاقه بین فرد و جامعه و سائر
چیزهای بی اهمیت بود. بهر حال نسبت باین باجه دورتر رفته بود چه ابن باجه
بتفکر موحده اهمیت میداد یعنی طایفه کوچکی از مفکرین موحده بنظر او در
بین دولت تشکیل دولتی دادند که آنها بصورت يك جماعت یا نمونه ای برای
حیات مسعود میباشند.

ابن طفیل بمنشأ جماعت، که مراد از همان فرد می باشد، اهتمام زیاد داشت.

حی ابن یقظان :

شرح مفصل درین باره در قصه مسمی به «حی ابن یقظان» (۱) مذکور است. منشأ این در دو جزیره صورت گرفته است که ابن طفیل یک جزیره را مجتمع انسانی، که رسم و رواج مقرر در آن جاری است؛ و جزیره دوم را برای فردی، که بطور فطری در اهتزاز و نشوونماست، تخیص داده است. در آن مجتمع، انسانی، تماماً تمایل دینوی رائج بوده دارای ملتی است که حقایق را بصورت ضرب المثل خیالی خود بیان میکند و اهالی همه تدین سطحی دارند مگر درین مجتمع، فردی، در جوانی است از اهل فضل، که نام یکی سلامان و از دیگری ابسال یا آسال میباشد و اینها هر دو بمعرفت عقلیه و غلبه بر شهوت مقام بلندی حاصل کرده اند. نخستین، سلامان، مایل بشیوه عملی است و بدین عامه رفتار میکند تا بر عوام سیطره حاصل کند اما دومی، ابسال، قطرتاً بنظر عقلی متوجه و دارای عادت صوفیانه میباشد و بجزیره ای که مقابل آن جزیره است بگمان اینکه غیر مسکون است رهسپار میگردد تا در آنجا برای درس و زهد انزوا گزیند. حی ابن یقظان درین جزیره متمکن گردید تا اینکه فیلسوف کاملی گردید. بعضی گویند در آن جزیره انداخته شد یا با اثر عناصر طبیعی توالد یافت و آهو بی اور اشیر میداد. خلاصه اینکه حی به اجزای مادی خود رسید چنانکه رابنسن رسیده بود اما فرق درین است که حی بر وسائل خاصه خود (۲) اعتماد کرد بعد از آن بملاحظه

(۱) قصه حی ابن یقظان از قصه های است که فلسفه عرب بآن افتخار میکند. فکر اساسی آن اینست که انسان چگونه میتواند بدون معاونت از خارج به معرفت عالم علوی برسد و بشناخت الهی و خلود نفس راه پیدا کند. این قصه تطور عقل مبتکر را از حالات تحسین در تاریکیها تا بلندترین ذروه در نظر فلسفی، آشکار می سازد.

ابن طفیل برای شرح و بسط آرای فلسفی از حی ابن یقظان زبانی آموخته که باری بزبان لاتینی و وقتی بزبان انگلیسی و سائر السنه نشر گردیده است.

(۲) رابنسن در جزیره ای که زندگی میکرد بواسطه علم و معلوماتی بود که از جامعه آموخته بود و آنچه که از حطام سفیه بمیراث گرفته بود مگر حی به نشوونمای مستقل و اعتماد بنفس، بدون استعانت از جامعه، بکمال رسید.

و تفکیر توانست که بطبیعت و آسمان آشنا گردد از آن بالاتر رفته خدا را بشناسد و بنفس خود معرفت حاصل کند و در چهل و نه سالگی بخدا و اصل شد یعنی بمقام شهود و فنا فی الله رسید. درینوقت ابراهیم نزد او آمد اما حی در اول وهله زبان او را فهم نمیکرد بعد از چندی زبان همدیگر را دانستند و معلوم شد که فلسفه حی و شریعت ابراهیم در صورت مختلف ولی در حقیقت یکی میباشد. مگر نزد نخستین انکشاف زیاد موجود بود. چون حی دانست که در جزیره مقابل جزیره او گروهی که وجود دارد که گرفتار ظلمت و جهالت میباشد. عزم کرد که بطرف آن قوم رفته حقیقت را برایشان مکشوف سازد. بعد از پیدا کردن تجربه دانست که مردم عام قدرت ادراک حقیقت مجرد را ندارند. ازینجاست که محمد (صلعم) حقیقت را برای قوم خود بصورت ضرب المثلهای حسی بیان فرمودند و بمحض نور کامل بر ای شان کشف نکردند. بعد از آنکه حی باین نتیجه رسید با دوست خود ابراهیم به جزیره خود برگشت تاخدای خود را بعبادت روحانی خالص بپرستد و زیاده تریقین حاصل کند.

حی و تطور انسانی :

ابن طفیل قسمت بزرگت قصه خود را به بیان سرگذشت و تقلب اطوار حی ابن یقظان تا رسیدنش بسر حد کمال موقوف داشته است. اما ابن طفیل باین عقیده نیست که انسان دیگری هم بمرتبه حی خواهد رسید. در صورتی که تنها و بحال طبیعی گذاشته شود تا از جامعه استمداد نجوید.

حی ابن یقظان در نشان دادن اینکه تاریخ انسان در تطور خود قریب تر و واضح تر است از اینکه منکرین در قرون ماضی درین خصوص نوشته اند. در قصه ای که ابن طفیل بیان میکند کلماتش دلالت دارد بر اینکه مقصود از حی تمثیل دادن انسانیت است اگرچه وهی آسمانی بر وی فرو دنیا آمده باشد. نیز در قصه حی تطور حکمت هند و فارس و یونان را نشان میدهد و اشارات او این نظریه را تأیید میکنند و آنرا راجح میگرداند مگر ما نمیتوانیم که درینجا باثبات آن اقدام کنیم. این سخن ابن

طفیل را که میگوید حی در جزیره سیلان که هوای آن برای تولد طبیعی آماده و مستعد است نشو و نما یافته است و در افسانه‌ها میگویند که ابو البشر درین جزیره آفریده شده بود و همدرین جزیره است که شاه‌هند نزد بیدپای آمده. بعد از آنکه حی در فکر خروج از اطوار حیوانی افتاد حی (۱) و محبت و اداری ساختنش که به جستجوی حقایق اشیاء افتد. اولین چیزی که در خاطرش پرتو افکند احساس دینی بود که اساس آن عجب است و آن عبارت از اکتشاف آتش است و این مذهب ایرانی‌ها را بیاد

میدهد. پس ازین بیانات دیگری را که راجع بنظریات عقلی میدهد اقتباس از فلسفه یونانی‌هاست. راجع بصورت حی عقیده ای که در نزد ابن سیناست، چنانکه از اشاراتش معلوم میشود، تقریباً همان عقیده ابن طفیل است (۲) و فرق درین است که ابن طفیل حی را با انسان طبیعی قریب تر میداند نسبت باین سینا، صورت حی بعقیده این سینا شبیه عقل فعال است. بعبارت دیگر عقل فعال بصورت حی ظهور کرده.

اما از قصه این طفیل چنان معلوم میشود که حی نمونه عقل طبیعی انسان است که نور عالم بالابروی می‌تابد و آن همچو نور محمد (صلعم) است. و قتی که حق معرفت را شناخته است بر ما لازم است که کلام ابن طفیل را بجزاز تأویل کنیم. ابن طفیل باین نظریه خود دبعینه همچو اسلاف خود از اهل مشرق است و میگوید دین باید مقصود بر مردم عامه باشد چرا که در ماورای این فکر شان نمیرسد. ماورای ظواهر دین را جز اندک اشخاص درک نمیتوانند و نادر است که انسان بمقامی برسد که حضرت الهی را بدون قیود و حجاب مشاهده کند. او این رأی بتأکید شدید

(۱) حی چون دید که حیوانات جامه دارند و عورت‌شان پوشیده است عیب دانست که از آنها برهنه تر باشد پس لازم گرفت که از برگهای درخت و پشم حیوانات ستر بافتد و چون دید که حیوانات نسبت باوازی حیث سلاح و بطش قویتر است و در دویدن سریعتر، پس ضعف طبیعی خود را با اشیای مصنوعی از قبیل سنگ و چوب قوی ساخت.

(۲) ابن طفیل عقیده دارد باینکه اسرار حکمت شرقی را که ابن سینا ذکر نموده او انتشار داده میان آرای او و ابن سینا شباهتی موجود است.

موءكد ميگر ناند و مانيز ا گر در حي نمونه و مثالي از طبيعت انساني به بينيم زميتو انيم
 از ان انكار كنيم زيرا كمال مطلق انسان در ان است كه از تمام چيز هاي مادي و محسوس
 كنار جويد و مستغرق در عقل كلي گردد و مكون و خلوتی اختيار كند كه بصفاي
 آن كدو در تي صدمه نزنند. از سخنان درست است كه رسيدن باین مقام برای هیچکس
 ميسر نشود مگر پس از استحکام سن ، بعد از آنکه از آبنای جنس خود رفیقي
 پيدا کند :

دشواری ای ندارد راه فنا و لیکن راهی که بسی رفیق است دشوار مینماید

اشتغال بامور مادی و بصناعات و علوم ، نخستین گام طبیعی است در راه کمال
 روحی - بنابراین ابن طفیل پشیمانی ندارد از آن حصه عمرش که در دربار شاهان
 گذشته است .

اخلاق حی :

به آرای فلسفی ای که حی در اطوار هفتگانه خود بآن رسیده است بسیار مصادف
 شده ایم ابن طفیل توجه خاصی که دارد در سیرت عملیه حی است . حی در آنجا
 بصورت طبیعی و فطری خود بچنان عباداتی قیام داشته که تقریباً در شریعت اسلامی
 فرض و موافق ریاضیات صوفیه است بصورتیکه در شرق بین اهل طریقت وجود دارد
 چنانکه افلاطون و پیروان مذهب جد بد بآن وصیت کرده . حی در دوره هفتم
 زندگانی خود در اخلاق رویه ایرا در پیش گرفت که از مذهب فیثا غورثی
 روپوشی داشت ؛ و غایه ای که حی از عمل خود میخواست آن بود که در هر چیز ذات
 واحد را ببیند و پیوست گردد به موجود مطلق که قائم بذات خود است . او عقیده داشت که
 طبیعت تماماً بطرف او میل دارد و حی قائل نیست باینکه میگویند هر چیزیکه بر روی
 زمین است خاص برای انسان میباشد . نظریه او اینست که حیوانات و نباتات برای
 خود و برای خدای خود زندگی میکنند پس جائز نیست که قرار خواهش و هوی

و هوس خود در آن تصرف کنند - جز در صورتیکه اشد ضرورت در مطالب بدنی مقتضی آن گردد .

میوه های پخته و رسیده را اختیار میکرد بنظر او نگهداشتن و تخم آنرا بر زمین افشاندن از جماعه تقوی بشمار میرفت ثانوی از آن بسبب شهوات او فنا و تباه نگردد؛ گوشت حیوانات را نمیخورد مگر در حال اضطرار، تا میتوانست در حفظ نسل آنها میکوشید، خوراك او اندك و بقدر سد جوع بود نه بمقداریکه (۱) موجب غلبه خواب گردد .

اینست روشی که حی برای خواهشات جسم مادی خود اختیار کرده بود . اما روحش بعالم علوی مرتبط بود و میخواست که باطراف و جوانب خود دفائده برساند و زندگی ای داشته باشد مبر از شائبه ماده - غمخواری نباتات و حمایه حیوانات مینمود تا که جزیره خود را بهشت بسازد . در نظافت جسم و لباس خود اهتمام بسیار داشت . وسعی داشت که حرکات او مانند حرکات اجرام سماوی (۲) منظم باشد ، همچنین رفته رفته حی توانست که خود را فوق ارض و سماء گرداند تا که عقل محض گردد و این همان حالت فناء است که عقل مانمیتواند آنرا درك نماید و عبارات و خیال ما از تصویر آن عاجز است .

(۱) عادت حی این یقظان در مقدار طعام باندازه سد جوع بود نه از آن زیاد . همینکه حاجت خود را از غذا میگرفت تا که از کمال گرسنگی برایش ضعف پیدا نمی شد دیگر نمی خورد .

(۲) حرکت مستدیره را بخود لازم گردانیده بود بسبب مشابهت بافلاك، یا بدور جزیره خود یابدور خانه خود آنقدر میگردد تا بیهوش می افتاد .

اثر کیمبال نیگ

ماهیت و وظائف

کنترول اجتماعی

ترجمه علی محمد زهما

- ۲ -

کنترول دولت :

دولت سیاسی بصورت واضح در ردیف تشکیلات نیرو و منذ جهان امروز بشمار میرود. دولت از رهگذر قوه اداری خود میتواند از صلاحیت جبار کار بگیرد. قانون برای آن وضع میگردد تا از حقوق، وظائف و آزادی افراد دولت حمایت و نگهداری کند. قانون دارای دو جنبه میباشد مانند یک شخص که در اثر روابط اجتماعی بدون شخص دیگری میباشد که در نتیجه همین روابط اجتماعی هر دو جانب شروع میگردد. جی ام. کلارک (J. M. Clark) میگوید:

«در جایکه وظیفه پیمان میباشد آزادی شروع میگردد همچنین عکس آن وقتیکه حقوق، بهاره دیگر، سرحدات آزادی مردم را تعیین کرد از همان لحظه آزادی و مسئولیت دوش بدوش جلو میرود.»

لیکن، با وجود آن آزادی بر علاوه عدم وجود خود وظیفه را میرساند. اگر دسته مردمی در آزادی دیگران مداخله نماید، آزادی شخصی یا دسته دیگر مفهومی ندارد. اگر خواسته باشیم که از خرمن آزادی خورشه چینی کنیم بایست از مداخله مداخله گران در آزادی مردم جلوگیری کنیم. علی الاکثر. مردم بین «حقوق» و «آزادی» فرق و تمیزی نمیکذارند و اکثر بآن «حقوق طبیعی» نام می نهند. آزادی و حقوق رفقای چون وظائف و مسئولیت دارند. وقتیکه ما از «آزادیهای

شخصی «و» حقوق مسلم» صحبت میکنیم، باین میماند که آن در خلایی وجود داشته باشد و این امر بذات خود نامعقول است. اینسان آزادی های شخصی و اینطور حقوق مسلم بدون حمایت اجتماعی از آزادیها و حقوق بتمام معنی ارزش ندارد. در خارج معیارهای فرهنگی هیچ قانون طبیعی وجود ندارد که از رقابت اقتصادی یا مالکیت شخصی دفاع نماید. انسان هیچ حقوق سیاسی را از مادر با خود بجهان نمی آورد. این حقوق سیاسی، حقوقی است فرهنگی و ثقافتی نه اینکه تولید شده ماشین بیولوژیکی باشد. ناجاییکه بجوامع دموکرات بورژوازی تعلق دارد، اجتماع بر آنست که آزادی اجتماعی، آزادی تحقیق و بازپرسی، تعلیم و تربیه مجانی، حق رأی دادن، حق محاکمه در محاکم توسط هیأت داد رسان، حمایت از حیات و مالکیت شخصی، مراقبت سیستم صحت عامه، تهیه دیدن فرصت مساعد در امور معاشرت و اقتصادی را تأمین نماید. این چیزها مائده آسمانی نبوده محصول فرهنگ و ثقافت میباشد، خیلی امکان دارد که این ودایع و نعمت ها با اثر کفایت فرهنگ و ثقافت بیشتر گردد و یا از بین برده شود. از همین جهت است که کلارک عقیده دارد که «حقوق مسلم» در حقیقت عبارت از ساختمان مغلق و پیچیده اصولها و روشهای اجتماعی میباشد....

این حقوق و آزادیهای «طبیعی» و «مسلم» بر اجتماع دیگران اتکاء دارد و باین تعلق میگیرد که مردم بایند باینها ترتیب اثر داده آنها را بمعرض اجرا بگذارند. قانون بمردم میگوید که بکدام اقدامها مبادرت و از کدامها بپرهیزند؛ این چیز، بذات خود، حدود چگونگی اعمال مردم را تعیین میکند و این امر سمت و جهت کار و عمل را با خطوط موازی پیش بینی شده، تعیین میکند؛ از همین رهگذر مقصد عمده و رول بس بارزی را در کنترل اجتماع ایفاء مینماید.

قانون از نظر تیوری، بدون در نظر گرفتن سود و منفعت طبقه مخصوص؛ نقش عمومی را بازی میکند. اما در حقیقت امر، قانون سلاح موءثر کسانی است که آلات و ادوات تولید و سیستم مبادله را در دست دارند.

برای اینکه راجع بکنترول اجتماعی معلومات بهتر داشته باشیم لازم است از

قوانینی که در مورد مالکیت و سود، مسائل استخدام و کار، منابع طبیعی، که به منفعیت مردم تطبیق شده بصورت اختصار صحبت کنیم.

(۱) در مسائلی که مربوط به مالکیت و سود میباشد، دولت سعی میکند که از رقابت جلوگیری بنماید و برای شرکت ها قوانین و اصولنا - ها وضع نماید. انحصارات را یا از بین بردارد و یا فعالیت های آنرا تحت نظارت قرار دهد. داچسپی و علاقه شدید مسائل پولی نشان دهد خاصه در موقع بحران اقتصادی از رهگذر قوه مالیه پردازی، دولت نه تنها برای خدمات عامه پول میپردازد بلکه سعی بلیغ بخرج میدهد تا تمول را سر از نو بین مردم توزیع نماید. امروز یکی از مسائل مهم همانا مجادله بین انحصارات خود سرو شرکت های کوچک میباشد و اینکه دولت در آینده برای کنترل موءسسات تجارتي چه رولی را در پیش خواهد گرفت محل تأمل است. لیکن از اوضاع چنین بر می آید که دولت، بهر صورت، در آینده در کنترل موءسسات تجارتي و امور اقتصادی رول نهایت بارزی را بازی خواهد کرد.

(۲) در مواقعی که اتحادیه های کارگران بعد از آنکه نتوانستند از راه مصالحه از مالکین صنایع اجرت مناسبی بدست آرند، دست باعتصاب زدند، دولت برای اینکه از سیستم مالکیت دفاع کند و نظم و نسق را برقرار سازد برفع مالکیت شخصی به میانجیگری میپردازد. امکان دارد که بکارگران حق اعتصاب را ندهد. مگر اینقدر بآنها اجازه میدهد که تظاهرات کوچکی بنمایند. در عین زمان، در اکثر موارد دولت هیثاتی را میفرستد تا بین کارگر و مالک قضاوتی بنماید و گلیم مناقشه و منازعه را از بین بردارد. لیکن در «معامله جدید» دولت امریکا برای کارگران بزرگترین حقوق، سیاسی را قایل شد.

در اثر تصویب اکت لیبرل ملی در سال ۱۹۳۵ میلادی بکارگران حق داده شد تا برای زیادت اجرت و دسترنج خود بصورت مجموعی داخل مذاکره شوند. در اثر همین اکت این حق از مالکیت که در امور انتخاب نمایندگان کارگران مداخله بعمل می آوردند از بین برداشته شد. نیز مالکین حق ندارند که در فعالیت های کارگران، برفع اتحادیه شان، مداخله کنند - تبعیض علیه

کارگران بکلی از بین رفته است. بهر صورت نظا منامه های زیادی برای بهبود وضع کارگران تصویب گردید.

(۳) دولت نیز بنگهداری و حفاظت منابع طبیعی از قبیل چوب ساختمان ، زغال ، نفت ، قوه آب اظهار علاقه و دلچسپی مینماید زیرا این چیزها در ردیف مسائل عمومی قرار گرفته است. تیوری سابق که هر شخص میتواند منابع طبیعی را استثمار کند از بین رفته ، بعلمت اینکه درین منابع که مخلوق کار و زحمت مردم نمیشد همگان حق دارند .

(۴) حکومت در ساحه بهبود عمومی بیشتر از سابق فعال گردید ، بکار انداختن دو ایر پست ، تلفون ، تلگراف ، صحت عامه و غیره را بعهده و بدست خود گرفت . دولت در اثر توسعه شهر که حاصل انقلاب صنعتی میباشد ، پیهم کنترل امور را در دست خود میگیرد . در اثر همین واقعات تعریف مسئولیت عامه تماماً دستخوش تغییر و تحول گردید .

استثمار مصرف کنندگان که در جمعیت شهری و در دوره تولید به پیمانان وسیع سهل و آسان است ، باعث آن شد که برای خریداری خرده فروشان قوانینی وضع نماید تا از بلند رفتن نرخها جلوگیری بعمل آمده بتواند. از دیر باز برای وزن و معیار نیز قوانینی وضع گردید. تا انصاف و دیانت بر پایه های مستحکم استوار بماند. لیکن ، از آنجاییکه مصرف کنندگان نمیدانند که چه چیز تولید شده ، لذا ایجاب میکند که قوانین جدیدی وضع و تدوین گردد.

چون دولت از دیر باز کنترل دامنه دار خود را بر امور تعلیم و تربیه پخش کرده است از همین رهگذر موعود گردیده که دست کنترل خود را ، برای مفاد عمومی ، بر اکثر امور دراز نماید .

چطور؟ از راه تبلیغات ، تنویر افکار عامه ، تلقین و غیره. جوامع سوسیالیستی نیز از همین راه تعلیم و تربیه موهفقت های شایان و قابل قدری را نصب شده اند . چه تعلیم و تربیت داروی تمامی دردها و یگانه مشعل راه ترقی و انکشاف میباشد .

کنترول های داخلی گروپ اقتصادی :

قوانین دولت بهیچ صورت نمیتواند تمام پهلوها و جنبه های سیستم تولید را اداره و کنترول نماید. انواع و اقسام نظامنامه های صوری و غیر صوری در حلقه های تجارتي، در باره نرخها، اجرت، ساعات آغاز و پایان کار، معیار مواد بازرگانی و دیگر چیزها عطف توجه مینماید. موعه سسه بازرگانی شاخه ایست که از همین ساقه جوانه زده است. در ممالک مرقی و صنعتی ازین قبیل موعه سسات بصددها وجود دارد.

جوزف ایچ فث مجمع یا انجمن بازرگانی را قرار زیر تعریف میکند : «یک موعه سسه بازرگانی که در رشته مخصوصی از بازرگانی و یا صنعتی با اساس غایه و مرام مشترک و نفع رسانیدن باعضای خود و خدمت بخلق کار و فعالیت میکند. این انجمن ها و مجامع را نباید با تشکیلات انفرادی و یا شرکت و یا تشکیلات بسیار وسیع اشتباه کرد؛ تشکیلات بسیار وسیع عبارت است از انجمن اهل صنعت، انجمن تجارتي فلزات ملی، اطاق تجارت، بورس بازرگانی و غیره.

گرچه موعه سسات و انجمن های بازرگانی بالا در هدف و مرام خود، خرد خواه میباشند. اما اینقدر حس کرده اند که نمیتوانند از مردم و مصرف کنندگان تجاها ن نمایند. از همان جهت است که فث جمله اخیر را که عبارت از «خدمت بمردم» باشد در تعریف خود افزوده است.

تشکیلات بازرگانی وظیفه دارد که کیفیت مواد و سامان را تحت مراقبت بگیرد این امر با لذات بیک اندازه تعلیم و تربیت، تبلیغات و دسپلین محتاج میباشد. برای انجام این امر طرق و وسائل زیادی از قبیل درجه بندی تولیدات، معیار تولید، اصرار بر نشانه های درست بازرگانی، بکار دارد.

بدیهی است که عامل مهم کنترول فعالیت های بازرگانی افکار عامه میباشد. ولی ناگفته نماند که افکار عامه مولود فعالیت های پروپاگندی سرمایه داران میباشد. دولت نیز تا اندازه مهمی به طرفداری مالکین و بازرگانان

تبلیغات مینماید و بوضع مصرف کنندگان آنقدر توجهی بخرج نمیدهد. دولت تنها در مواقع بحرانی، برای کاستن هیجان مصرف کنندگان، تا اندازه محدودی تمایل بسوی مصرف کنندگان نشان میدهد. باز هم این تمایل به منفعت مالکین تمام میشود زیرا امکان دارد که مصرف کنندگان جنبه واحدی را تشکیل داده سیستم مالکیت شخصی را بر اندازند.

در چنین فرصت دولت از فورمول «یک در دنیا صد در آخرت» کسار گرفته اساس مالکیت انفرادی را استوار نگه میدارد.

کنترل در داخل دایره گروههای کارگران :

کنترل بسیار موثر در داخل حلقه کارگران از طرف اتحادیههای شان صورت میگیرد. همین اتحادیهها انضباط فردی، قرار دادهای استخدام و کار، تعیین اندازه اجرت، ساعات کار و غیره را بمعرض عمل میگذارند. اتحادیههای کارگران بعضی عنعناتی دارند که مطابق آن نباید از حقوق خود منصرف شوند - نگذارند که دیگران بر آنها آقایی کنند، امتیازات و حقوق طبقاتی خود را، بهر صورتیکه باشد، بایست حفظ نمایند. وقتیکه متخصصین بسادیرینگران بخواهند در امور فابریکه و ماشین مداخله کنند بامقاومت کارگران روبرو میشوند.

در بین گروههاییکه اقتصاد ابتدایی دارند یعنی در آن گروههاییکه فرآور تولیدات خود مستقیماً مسلط است، نمیتوانند حقوق کار را از وی سلب نمایند. لیکن، امروز چرخهای فعالیت یکی بگر دنگر دیگری میچرخد و ماشین و آلات تولید در دست دیگران است، کارگری نمیتواند بصورت انفرادی از موقف و وظیفه محوله خود دفاع نماید مگر در صورت اعتصاب دسته جمعی کارگران از حقوق خود دفاع میتوانند. از گفتههای بالا این نتیجه گرفته میشود که کارگران باید سیستم رقابت آزاد را تحول دهند و دکتورین عرضه و تقاضای مال تجارت را مطابق اجرت خود تغییر دهند. کارگر باید بلندترین سطح حیات خود را اساس اخلاق و روش زندگی خود قرار دهد و نیز آنرا امتیاز مخصوص خود تلقی کرده از مردم این آرزو داشته باشد که درین مبارزه با او یار و مددگار باشند. اگر چه برای انجام وظیفه فوق نظامنامه

فانونی با تانی و آهستگی بمنصه اجرا گذاشته میشود، اما احساسات و افکار عامه طرفدار آنست تا هر چه زودتر کاری شود که مردم را از خطر بیکاری موسمی و یا دیگر بیکاری ای که در اثر بحران اقتصادی بوجود می آید، وارهاند.

همچنین افکار عامه با وضع محیر العقولی فعالیت کارگران را زیر تأثیر و نفوذ خود قرار میدهد. در عین زمان، کارگران برای اتحادیه مخصوص خود اظهار یک نوع همدردی میکنند. در همان فرصت او ضاع کارگران و اتحادیه شان عطف توجه مینماید که کمی باعث نفاق و رخنه اندازی آنها میگردد. این نفاق کارگران البته، در اثر فعالیت های کسانی ایجاد میشود که مخاصم اتحادیه کارگران باشد. مالکین صنایع بیک دسته کارگرها «اجرت کسافی» میدهد در صورتیکه بدسته دیگری اجرت ناچیزی می پردازد. از همین جا در بین دسته اول الذکر و آخر الذکر تضادم مفاد بوجود آمده مانع فعالیت های دسته جمعی و جدی آنها در راه کسب مفاد بیشتر و بلند بردن سطح حیات مادی و معنوی آنها میگردد - این مکر و حيله، البته، تا مدت زیادی دوام نمیکند بالاخره کارگران بحقیقت پی برده در صدد مبارزه با کسانی میبرایند که عمداً موجب نفاق آنها گردیده اند.

کنترول اجتماعی متخصصین :

بنظر ما متخصصین عبارت از ان اشخاصی است که از رهگذر مهارت علمی دانستنی های فنی و هنری کسب معاش می نمایند. اینها کسانی نیستند که از درك سود و منفعت جوی امرار معاش میکنند. بعباره دیگر، متخصصین از درجه بلند مهارت و دسپلین نمایندگی میکنند و این گروه حائز يك سیستم ارزش میباشد. دسته های متخصصین از قبیل دکتران، انجینران، هر کدام اتحادیه مختلفی دارند و هر دسته دارای خصوصیات متمایزی میباشد. چون جوامع مرفعی امروز با اندازه زیاد به متخصصین اتکاء دارد، لذا متخصصین موقوف های بارزی را احراز نموده اند. لیکن، با وجود آن، همین متخصصین توسط قوانین موضوعه خودشان که برای دسپلین خود وضع کرده اند و قوانین که دولت وضع و تدوین کرده است، اداره و کنترول میشوند. در جامعه امریکای امروزی تخصص طبیعی از قدیمترین تخصص های است که

قوانین زیادی را برای انضباط کار و بارشان تدوین کرده اند و مقصود قوانین مذکور آنستکه سوبه این تخصص را بالا ببرد. از بادی امر، در نظر اول نظامنامه برای آنستکه بعضی روشها از سوبه ی خود پایین نیفتند. معمول این نظامنامه توسط يك تشکیلات بزرگ و صلاحیتدار متخصصین وضع و تدوین میگردد. بطور عمومی این لایحه یا نظامنامه سه مورد عمده دارد: (۱) چیزهایی که باید بمنصه اجرا گذاشته شود. (۲) چیزهایی که نباید بدانها اقدام شود. (۳) چیزهایی جا مه عمل آراسته میگردد که لزومی ندارند.

بعضی از این قوانین باعضای خود اتحادیه متخصصین تعلق دارد و دسته دیگر این قوانین بگروههای خارج اتحادیه علاقه و دلچسپی نشان میدهد. پس نظامنامه موجوده انجمن طبی امریکا تحت سه عنوان مطالعه میشود: وظایف دکتوران در برابر مریضهای شان، وظایف شان در برابر سایر دکتوران و وظایف شان نسبت به مسلک و پیشه شان، وظایف شان در برابر عموم مردم.

از سال ۱۹۳۰ باینطرف بین انجمن دکتوران و طرفداران ملی ساختن طب تصادمات شدیدی بوجود آمده است. طرفداران ملی ساختن طب عقیده دارند که بایست برای نظم و نسق دادن اجرت دکتوران، بیمه ارزان، بیکار انداختن کلینیکها، خدمات صحی برای مردم کم عایدات، تجاوزی اتخاذ گردد. انجمن طبی درین نزدیکی هادر برابر کنترول حکومتی از سر سختی دست برداشته است بزودی ممکنه مشاهده خواهیم کرد که در اثر از بین رفتن خیره سری دکتوران در برابر حکومت قوانین و نظامنامه های جدیدی تحت اثر وضع جدید رویکار آید.

مقنن و حقوق د آنها، باندازه دکتوران، بین خود حس همدردی ندارند. گرچه تعداد آنها زیاد است مگر تعداد کمی از آنها در انجمن های محلی یا ملی تعلق دارند. لیکن رویهمرفته، آنها لوابح و نظامنامه هارادر باره مسائل مربوط به تخصص شان وضع و تدوین کرده اند. بر علاوه، حقوق د آنها حق ندارند که در مسائل بازرگانی، که برای پیشبرد تخصص شان سودمند است، مداخله نمایند.

چنان حدس زده میشود که روابط حقوق دا آنها باهمد یگرا از روی دیانت تأسیس شده است. حقوق دانهان باید حتی از کمک و یاری بآنها بیکه اجرت دکتور را تادیه نمیتوانند، دریغ فرمایند. در طب و حقوق بایست از چنان خط مشی دنبال نماید که در اثر رقابت و استحکام روش ناموزون ابتکار فردی را خنثی نسازد.

بهر صورت، افکار عمومی بهمان اندازه اینکه جهان بازرگانی و گروپهای کارگری را تأثیر میسازد بهمان نهج متخصصین را تحت نفوذ و تأثیر خود قرار میدهد. دکتورین های تخصص تا اندازه زیادی در افکار عامه منعکس میشود و وقتیکه دکتوران، حقوق دا آنها، معلمین، اهل ساینس و خبرت بیشتر متوجه گرد آوردن پول گردیدند، بوظیفه خود عدم توجه نشان میدهند، مردم نه تنها از شخص حق و قدان، ساینسدان و معلم انتقاد میکند بلکه نسبت بهمان تخصص اظهار بد بینی مینماید.

پس ازین روش این نتیجه بدست می آید که آنها نسبت بعلم و وجدان تخصص شان خیانت میکنند.

بعضی وسایل دیگر کنترول :

از جمله کنترولهای متنوع همانا موه سسه کنترول مذهب از همه قدیمتر و محترمتر بشمار میرود. در اینجا لازم نمیدانم از ان موه سسه با تفرعات صحبت کنم ولی از کنترول مذهبی که در امور اجتماعی صورت میگیرد صحبت کرده بآن اکتفاء کنم. موه سسه مذهبی از رهگذر مراسم مذهبی کسب دار مردم را اداره کرده برای آنها اساسات اخلاقی تهیه مینماید. در جوامع بسیار ابستد ایسی حیات مذهبی با سائر جنبه های ثقافت از قبیل اقتصاد، راحت، حیات روزمره و غیره عجین گردیده است. آیین و مذهب در جنبه های مختلف اجتماع فعال بوده فعالیت های غیر از خودش را دردمیکند. در جوامع سرمایه داری مذهب، علی الاکثر از مالکیت شخصی و اقتصاد از روش رقابت طرفداری مینماید.

در خود امریکا که قافله سالار سیستم سرمایه داری است بمشاهده میرسد که گروپهای مذهبی علیه استعمار و استعمار بوده بتأسی مذهب شان از سود خوران بکلی طرفداری نمیکند.

کنترل اجتماعی از معیارهای هنری مردم متأثر می‌گردد؛ هنر نه تنها ارزشهای
 یک جامعه را بصورت شعوری یا غیرشعوری افاده میکند بلکه، در عین زمان،
 بحیثیت یک آله کنترل جامعه کار میکند. هنر ایده آل مردم را میسازد، تصاویر
 جوان و سالخورده بر صفحات ذهن و خاطر مردم بادی میگذارد. موسیقی، افسانه،
 رومان، شعر، مجسمه سازی و معماری حیثیت سه‌بوی را دارد که در اطراف آن مردم
 احساسات تفکرات و ارزشهای خود را تعیین مینمایند. اهمیت پست کارتها، افسانه‌ها
 موسیقی و دیگر آثار هنری در ایام جنگ بظهور تأثیر است که بر اذهان مردم میگذارد
 و نشان میدهد که هنر تا چه اندازه در کنترل اجتماعی رول بارزی را ایفاء میکند.
 رفیق بسیار نزد یک هنر-کنترل ارزش عمومی تنویر افکار عامه میباشد. این
 موضوع که توسعه دانش در بین توده بحال کنترل چه سودی دارد هنوز زیر
 بحث و مناقشه میباشد. در جوامع دموکراسی توسعه دانش را جزء اساسی
 حیات روزمره میدانند. آفاقیت علم و منطق ما را بآن اسلحه ای مجهز میسازد که
 با آن سرحدات تمام دانش را توسعه میتوانیم دادن، نتیجه متمر این
 اقدام بصورت تحولات تکنالوجی بدیده مردم پدیدار می‌گردد. تأثیر
 تحولات تکنالوجی را در سیستم کنترل جوامع مرقی بوضاحت مشاهده میکنیم
 در اکثر جوامع رول متخصصین آنها را از حیات روزمره جامعه دور نگه میدارد
 چیزیکه انتقاد کنندگان میپرسند اینست که تنویر افکار عامه تا چه اندازه مهم است.
 هنوز اکثر مردم جهان بامنطق و لابراتوار آشنایی ندارند. لیکن در بعضی جوامع
 تعلیم و تربیت عمومی را باعث بوجود آمدن همشهریانیکه میدانند که در کنترل
 اجتماعی کمک شایانی می نمایند. البته تعمیم سواد در بین توده مردم را باین مستعد
 میسازد که پروپاگندهای عام فریبان را بدانند. این امر باعث آن می‌گردد که عده زیاد
 مردم را معتقد سازد که مردم عوام فکر کرده نمیتوانند. این چنین انتقادات
 ضد روحیه و در حقیقت تعلیم و تربیت دموکراسی میباشد. تعلیم و تربیه میتواند مردم
 را در برابر گروه پمخصوصی متعصب ببار آرد؛ تعلیم و تربیه قدرت دارد که سیستم

استثمار را در نظر محصلین تا اندازه ای پسندیده و انمود سازد. تعلیم و تربیه این نیرو را هم دارد که محصلین را بشر دوست و نوع پرست تربیه کند. خلاصه اینکه تعلیم و تربیه میتواند رفاه و سعادت عموم را تهیه نماید و همچنین از عهده آن برمی آید که مردم را بید بختی و سیه روزی گرفتار سازد. تعلیم و تربیه میتواند بزم اقوم بسازد و آنرا در هیر و شیمان و نکاساکی استعمال کند و هم میتواند که از همان اقوم در راه صلاح و رفاه بشر کار بگیرد. تعلیم و تربیه میتواند صحاری خار زاری را به بهشت برین مبدل سازد و هم میتواند که شهرهای زیبا و ثقافت و فرهنگ بشر را محو و نابود سازد. روح مطلب درین است که تعلیم و تربیه در دست چگونگی موعظه اقتصادی و سیاسی است. اگر تعلیم و تربیه در دست موعظه اقتصادی استعمار با شد همانست که از آن در راه پیشبرد مقاصد شوم خود کار میگیرد. و اگر در دست موعظه اقتصادی خیر خواه و بشر دوست باشد از آن در راه بهبود مردم، در راه بلند بردن سطح حیات مادی و معنوی مردم استفاده مینماید. با وجود آنهم اگر تنویر تنها مستعد ساختن مردم برای تجزیه و تحلیل و انتقاد باشد در آن صورت نمیتواند باد موکراسی همکاری کند و آله و وسیله قوی کنترل اجتماعی بشمار رود. اگر خواسته باشیم از عهده این کار بخوبی بدر آییم لازم است ارزشها و ایده آلهای احساساتی دیگر را نیز جزء توسعه تنویر افکار عامه بنماییم. تنویر را نباید بمفهوم از بین بردن ایمان بارزش های تاسیس شده، فهمید؛ بلکه بایست ارزشهای تاسیس شده را مورد تجربه و آزمایش قرار داد یعنی ابتدا وجود جامعه نوین را معاینه کرده بعد از تشخیص درست امراض، آلام و مصائب آن نسخه های مناسبی نوشت. بعبارة دیگر تنویر و توسعه آن جراح تر دست جامعه میباشد. جراح ماهر، البته، همان قسمت بدن را که بمرض مصاب است، جراحی میکند نه اینکه تمام وجود را قطعه قطعه و پارچه پارچه کردن کار قصاب است نه جراح.

کنترل اجتماعی توسط گروهها و مؤسسات مختلف در معرض عمل قرار میگیرد. در سطوح بالا اشاره نمودیم که کنترل اجتماعی از رهگذر تعلیم و تربیه

صوری یا غیر صوری، از لحاظ تبلیغات مذهبی، از طریق مطبوعات، رادیو، سینما و تیاتر جامه عمل پوشانیده می شود.

وظیفه افکار عمومی در کنترل اجتماعی :

تحمیل رسم و رواج، لا اقل در جوامع ابتدایی، به بیمانه وسیعی مشخص بوده بصورت مستقیم صورت میگیرد. قانون، بر عکس، توسط مقامات صالحه در معرض اجرا گذاشته میشود. لایحه ماورای نظامنامه و موافقه ماورای قانون نیست مگر توسعه مفکوره کنترل صوری در بین گروپهای مختلف و متنوع بدون مداخله دولت صورت میگیرد. در پر تو این حقایق شاید از خود بپرسیم: آیا افکار عامه در کنترل اجتماعی چه موقفی دارد؟ برای پاسخ درست باین پرسش لازم است در باره ماهیت و وظیفه افکار عامه باختصار صحبت کرد.

مرجع نظریه همانا عقاید لفظی ایست که مردم نسبت به بعضی موه سسات، موقفهای اجتماعی، شخص و یا کدام پر و گرام دار ند. نظریه با مفکوره های اساسی، با اساطیر، افسانه ها و ایده های کدام گروپ که در جمعیت وجود دارد، را بطنه و نسبت پیدا میکند. لیکن نظریه افکار محض با عادات و مفکوره ها همردیف نمیباشد تنها عادات بنظریه و افکار آن پهلوها و جنبه های تعاملی را میدهد که در قالب کلمات افاده میشود. بعضی افکار از برخی نظریات حمایت میکنند در صورتیکه نظریات دیگر را رد مینمایند.

افکار عمومی در اثر مباحثه و مذاکره روی موضوع معین که مقصد و مرام معین دارد، توسط افراد بیک جمعیت، بوجود می آید یعنی در اثر اجتماع مردم بحیث چیز معقولی پذیرفته میشود. وقتیکه بیک نظریه توسط افراد بیک جمعیت یا قسمت اکثر آن معقول و پسندیده تلقی گردد از همان لحظه میتوان آن نظریه را تحت افکار عامه مطالعه کرده پذیرفت.

طور مثال. سیستم یک زنی در جوامع اروپا و امریکانه تنها بحیث یک قانون تقویت میشود بلکه اکثر مردم آن سامان آنرا پذیرفته بیک اقدام پسندیده میدانند.

افکار عامه ، در اثر تعاملات فکری و مباحثات لفظی ، روی موضوعی تشکیل مییابد که در آن تباین و توافق نظر وجود داشته باشد. در صورتی باین امر اقدام میشود که رسم و رواج و قانون موقف قابل انتقاد اجتماعی را احتوانکرده باشد. تا زمانی که عقاید و رسم و رواج دستخوش بحرانی نگردد دیده باشد نظر عمر می از ان حمایت میکنند. تنها در فرصتی که بحر ان و تحول زود و دظف توجه کند در همان وقت اختلافات بوجود می آید. افکار عمومی به تبارز لفظی این اختلافات ، باپیش بینی تغییر و تحول نظریات و عادات ، مراجعه میکند. لیکن این وضع تا زمانی انکشاف نمیکند که پاترنهای پذیرفته شده ثقافت و فرهنگ -نگگ بآن اجازه ندهد. طوریکه در جوامع غرب دیده میشود، افکار عمومی با سائرشئون ثقافت و فرهنگ از قبیل رأی دادن حکومت نمایندگان ، بل حقوق و تمام ثقافت دموکراسی ، وابستگی دارد.

در حقیقت افکار عامه از چند مرحله میگذرد : (۱) بوجود آمدن مسأله (۲) مباحثه مقدماتی این مسأله با مراجعه به فورمولهای متنوعی که برای حل مسأله مذکور پیشنهاد میشود. (۳) پیشنهادات بیشتری در پهلوهای مثبت و منفی آن پیشنهادات (۴) فیصله موضوع از طریق اجتماع، رأی گیری و سائرشئون معموله و مرحله دیگر این است که در باره حل مسأله فوراً داخل اقدامات میگردد و بین امر قطعاً با افکار عامه تعلق ندارد. در حقیقت ، در جاییکه مرحله چهارم پایان می یابد افکار عامه رول فعال خود را از دست میدهد. از ان بیعد عقاید و نظریات مردم در باره موضوع اجتماعی کمتر جنبه تجاوز دارد. درین موقف یک نوع رکود و تفکر فاقد فعالیت شروع میگردد. باین امر تا زمانی ادامه داده میشود که موضوع یا مسأله جدیدی عطف توجه نماید.

مثال بسیار بارز و برجسته ایکه تعامل عادات و قانون را نشان دهد عبارت از بین بردن شراب است ، که در امریکا سردست گرفته شده بود. قانون شرابخوری را ممنوع قرار داد. ولی ، بالاخره در اثر فشار افکار عمومی آن قانون مورد تجدید نظر قرار گرفت و همان بود که «ترمیم چهارده» از شدت آن قانون کاست. علت

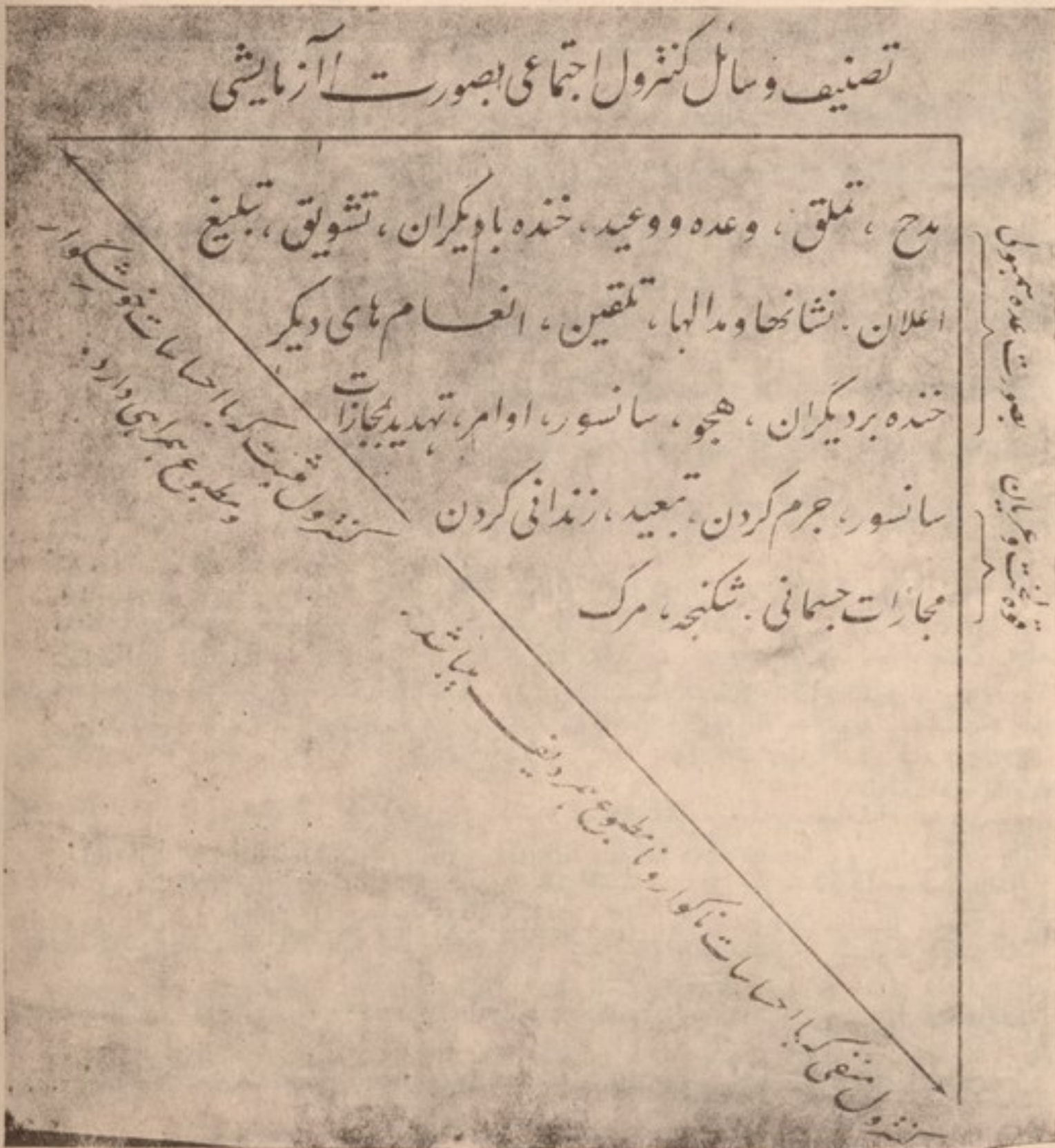
اینکه آن قانون عادات مردم آمریکا را در نظر نگرفته بود . بدیهی است هر کسی که در رأس عقاید و معتقدات مردم قرار گرفت میتواند در جهان قانون و رسوم و عادات تغییر و تحولی وارد آرد . در جوامعی دیگر سانسور و تبلیغات آله قوی کنترول اجتماعی بشمار میرود . این نوع کنترول عبارت از تخصص در حرفه و پیشه ، روابط غیر شخصی ، حمل و نقل سریع ، مخابرات غیر مستقیم از فاصله های دور و دراز ، میباشد . سیستم سانسور و تبلیغات دست در دست هم داده پیش میرود . در ایام جنگ اول جهانی حکومت های مختلف بعضی اخبار را سانسور مینمودند در حالیکه خبر های زیاد دیگری را جعل میکردند تا اینکه اخلاق مردم را در داخل ممالک شان تقویه نمایند و روحیه دشمنان خود را در هم شکنند . چنانچه ازین روش در جنگ دوم جهانی نیز دنبال کردند .

در ممالک دموکراسی و سرمایه داری گر و پهای مالک و متمول سعی بلیغ بخرج میدادند تا کنترول اخبار را در دست گرفته آنرا بسود خود تفسیر و تأویل نمایند ، ولی بدرستی از عهده بدرآمده نتوانستند . لیکن استخدا م کنندگان و مستخدمین روی مسأله تبلیغاتی وسیع باهم بتصادم نیفتادند ، بعلمت اینکه درین فرصت آرزوی خود خواهی نداشتند . پس نمایندگان حکومتی به تبلیغات شروع کردند . از همین لحاظ میتوان گفت آنانیکه کنترول این نمایندگی ها را در دست دارند میتوانند با سهولت تمام حقایق را بطور دیگر نشان دهند . در نتیجه این امر مردم حقایق را بدرستی فهم نمیتوانند همین چیز باعث خرابی سیستم دموکراسی میگردد .

وسائل کنترول اجتماعی :

مادر باره ، بعضی از موءسسات اجتماعی از قبیل خانواده ، تعلیم و تربیه ، تفریح هنر ، مذهب و ساینس صحبت کردیم . درین قسمت با دقت و انتظام تمام از روحیه روشهایی سخن خواهیم گفت که در کنترول اجتماعی بکار میروند . ای . آر . اس (E. A. Ross) تحت عنوانی که در باره کنترول اجتماعی نوشته اساسات نظم و نسق اجتماعی را مورد بحث و مذاقه قرار داده است . این اثر ، درین موضوع در بان انگلیسی یک اثر کلاسیکی میباشد . این اثر در چهارده فصل ترتیب گردیده که عبارتست از : افکار عامه ، قانون ، عقاید ، پیشنهاد اجتماعی ، تعلیم و تربیه ، رسم و رواج ، ایده آلهای شخصی ، مراسم ، هنر ، شخصیت ، تنویر ، ابهام و ارزیابی اجتماعی .

درین موضوع اف. ای. دمبلی (F.E.dumbly) زیر چهارده عنوان صحبت میکند مگر روش نفر اخیر که بیشتر از نگاه روحیاتی ترتیب شده قرار آتی است : مدح ، تملق ، تشویش و تحریص ، انعام ، اعلان ، شعارها ، تبلیغات ، مطائبات ، هجو ، خنده ، خواندن اشخاص باصمی ، امر ، تهدید و مجازات . در اینجا باید از وسائل منفی و یا مثبت کنترل اجتماعی صحبت کنیم . اول الذکر عبارت از تکنیکهای است که در آن از روشی تعدی کار گرفته میشود و تجاوزی مثبت عبارت از روشی است که در اثر آن عکس العمل مطبوع بوجود می آید در اینجا آن دور روش را باختصار و بصورت جدولی به خواننده محترم تقدیم میکنیم :



هر تصنیف درست کنترل اجتماعی باید عمل متقابل کسارگر اجتماعی را در نظر بگیرد، درین تعامل اجتماعی، البته، دو یا زیاد تر اشخاص دخالت میداشته باشد. جدول بالا کنترل اجتماعی را از قوه لخت و عریان قاسمبول واضح نشان میدهد. بیائید برای نخستین بار از روش لسان سخن گوییم. اکثر تعاملات اجتماعی بصورت لفظی واقع میشود تا اینکه از راه اقدام جسمی صورت گیرد. در حرف زدن، خواندن و نوشتن وقت زیادی بمصرف میرسد تا اینکه اشخاص را مستقیماً موضوع کسار و اقدام قرار بدهیم. بر علاوه، ساحه تعاملات لفظی از دایره صلاحیت عریان جسمی وسیعتر است. از نظر تعامل جسمی همینقدر میتوانیم که کس را بزنیم یا زوایش کنیم مگر ساحه تعامل بسی پایان میباشد. از همین لحاظ کنترل لهای لفظی خیلی موءثر میباشد زیرا انگیزه های آن خیلی ارتجاعی بوده معانی زیادی را افاده میتواند.

طفل بزودی میداند که الفاظ جانشین کنترل لهای عریان میباشد... از نظر مخاطب روشهای مطبوع و مثبت بطور عمده عبارت از مدح و ثنا، تملق، پیشنهاد، تشویق و تحریص، بعضی انواع تعلیم و تربیه، شعارها، تبلیغات، میباشد. وسائل منفی کنترل عبارت از مطایبه، هجو، باسم یاد کردن و اوامر میباشد.

بیائید راجع بماهیت این تجاویز اندکی بصحبت بپردازیم.

مدح و ثنا: مدح و ثنائیک نوع پاداش لفظی است، مخصوصاً از طبقات بالا پایین. این مدح هماهنگی اجتماعی را بوجود می آورد. بعباره دیگر مدح صلاحیت خود را اسخ تر میسازد.

تملق: تملق یک نوع صفت و مدح دروغی میباشد که بر مقصد پست و نابکاری بنا یافته باشد. متعلق میخواهد ازین راه مقصود پوچ و شخصی خود را بر آ مر مافوق قبولانده عملی سازد. متعلق عموماً نبض خود خواهی آ مر را بدست میگیرد چه این عمل اسلحه نیرومند ثقافت و فرهنگ است که در آن تمایل بمال و نعمت های مادی بیشتر باشد. لیکن رویهمرفته، در جوامعیکه

اختلاف سویه رو بکار مییاشد متماق کسار و موعثر واقع میشود . تلقین ، اشاعه و تبلیغ ، گرچه در هدف از هم فرق دارد ، باعث بوجود آوردن انگیزه های مطبوع میگردد و در نتیجه مردم را و امیدارد که طبق مرام تبلیغ شده دست بفعالیت زنند . در مورد «تشویق و تحریص» پیشنهاد باعث اقدام بعمل مطبوع و گوارا میگردد . «شعارها» در راه تعریف یک موقف کمک میکند کردار و اقدام مردم را به پیمانانه محدودی بصوب سر منزل مقصود رهبری میکنند . «شعارها» نشانه آن اعلان لفظی است که گروهی را بسمت موعفقت و پیروزی رهنمونی میکند . نشانها و مدالها نیز باتملق و مدح علاقه دارد «انعام گرفتن» چیزی است برای هیچ . انعام همواره از طرف قوی و صلاحیتدار برای ضعیف و کم صلاحیت داده میشود . نشانها سمبول خارجی اقتدار و صلاحیتی است که بافسران و بااعضای گیر و پسی داده میشود . این نشانها با کسانی که آنرا بر وی سینه نصب میکنند تحت کنترل می آید . مدالها بکسانی داده میشود که از میدان جنگ فاتح بدر می آیند . این مدالها تنها بحیثیت گیرندگان آن می افزاید بلکه آنها را کنترل کرده حتی بر دیگران نیز اثر شدیدی دارد . سیاه پیرهنان ابطالیه و نصواری پیرهنان جرمنی بر خود بالیده خود را بندگان مخصوص می پنداشتند .

در حالیکه مطائبه و بزله سنجی بسی گزند و بی آزار است اما مطائبه ایکه برای کنترل اجتماعی بکار میرود به پیمانانه وسیعی نهجه انتقادی دارد . مطائبه سعی میکند که اساطیر و افسانه ها را از آب بدر آورده افکار عمومی را در قالب فارمولی بریزد . هجو معجونی است که از عناصر مطائبه و انتقاد منطقی ساخته شده بشکل استهزا افاده میشود . این روش کنترل دارای نفوذ محدود بوده باذکاو تنی بکار برده میشود ؛ این روش نقاط ضعیف اشخاص را آفتابی ساخته بعد آنرا با تازیانه الفاظ و کلمات از هم متلاشی میسازد .

باسم یاد کردن کسی ، اگر خواهند کسی را « نام گرفته » یاد کنند میخوانند او را کنترل نمایند .

او امر ، روش لفظی مستقیمی است که با آن مردم را اداره می کنند . این تکنیک و وسیله کنترل مردم عمر زیادی دارد

تهدید ، عبارت از شدید ترین شکل کنترول لفظی میباشد اگر خواسته باشند تهدید لفظی را جامه عمل بپوشانند از قوه فزیکمی کار میگیرند تهدید عموماً با احساسات سروکار دارد از همین سبب يك قوه نهفته میباشد . بر علاوه تهدید طوری راه را برای تهدید شدگان باز میکند که آنها مطابق میل تهدید شدگان عمل کنند . سیستم سانسور بر ادر سکه ، تهدید و امر میباشد .

بر این روشهای مختلف روشهای دیگری را نیز میتوان افزود . در اثر تعاملات اجتماعی از روشهای مختلف بالا ترکیبهای دیگری درست میشود . بعضی تجاویز با کنترول صوری و برخی با کنترول غیر صوری سروکار دارد . بچشم سر میتوان مشاهده کرد که مدح و ثنا ، تملق ، تشویق و باسم یاد کردن در ساحه های کنترول غیر صوری بکار برده می شود . این قسم کنترول ها ، البته ، وقتی موثر تر واقع می شود که طرفین در برابر همدیگر قرار داشته باشند . این کار بیشتر در گروههای ابتدایی دیده میشود . اما ، اعلانها ، تبلیغات و سیستم سانسور در مورد کنترول صوری بهتر عملی میگردد . امر و تهدید نیز در روابط گروههای ابتدایی انکشاف میکند لیکن امر در بعضی کنترولهای قانونی با کمال مبالغه انکشاف کرده است .

کنترول از راه قوه عریان وقتی عملی میگردد که تمام روشهای بالا از عهده کنترول عاجز آید . این قوه عریان تا همین ایام جنبه منفی دارد . اینطور کنترول میرساند که اگر کسی از امر یا هدایتی سر تکانی کند اذیت ، شکنجه حق مرگ در راه او کمین گرفته است . این اقدام نشان میدهد که تنها از قوه و زور کار گرفته میشود . داوطلبی را قطعاً درین محوطه راهی نیست . اصطلاح عمومی ای که برای این کنترول منفی وجود دارد همانا مجازات است و بس . اینطور کنترول از رهگذر جریمه ، زندانی کردن ، تازیانه زدن ، دست و پا بریدن ، شکنجه کردن ، تبعید و مرگ عملی میگردد . اقدام بقوه عریان ، از رهگذر کنترول صوری و غیر صوری ، در گروههای ابتدایی و ثانوی عملی میگردد . گرچه حکومت هاسعی دارند که ازین روش اجتناب نمایند زیرا در روزگاران گذشته بود که قانون را از راه های منفی بر مردم تحمیل میکردند .

تاریخ مختصر ادبیات

کلاسیک چین

ترجمه محمد نسیم نگهت

-۳-

علاوه بر این، برخی از دانشمندان معتقدند که سون یو اشعاری حکایتی نیز سروده است؛ اما درین مورد نیز حقیقت امر مشکوک است. از آنجا که ملاحظه کنیم برمی آید که سون یو پیر و سبک چو یان بود. این دو شخص از بزرگترین شاعران و آخر دوره چو (Chou) هستند.

در این دوره نثر نویسان زیادی در چین وجود داشتند و آثار تاریخی و فلسفی مهمی بجا بیادگار گذاشته اند. از آن جمله چهار اثر برجسته‌ی تاریخی عبارتست از: «تاریخ بهار و خزان»، «تسو چیان»، «کویو» و «کوتسه». تاریخ «بهار و خزان» ثبت تاریخ و اوقایع مهم اوایل دوره‌ی چو ی خاور است که بدست تاریخ نویسان دولتی و رسمی ایالت «لو» صورت گرفته است. کنفوسیوس در تدریس شاگردانش ازین کتاب استفاده میکرد؛ اما ممکن است خودش موءلف آن نباشد. چون درین کتاب، وقایع با ایجاز و اختصار زیاد ثبت شده ارزش ادبی آن کم است. کتابهای «تسو چیان» و «کویو» که وقایع همان دوره را احتوا میکنند؛ بیشتر مشرح است. و تسو چیان نسبت بسه کتاب دیگر، ارزش ادبی بیشتری دارد. شرح حقیقی و برجسته‌ی اسراف و ظلم مستبدان و ستمگرانی چند را حاویست و تصاویری از قهرمانان و سیاستمداران معروف را نمایش میدهد و زندگی مردم عادی را بصورتی رقت آمیز، مجسم میسازد. توصیف و ترسیم مناظر کارزار، از نظر غنا و سلاست زبانی که نویسنده با آن، حالات و اوضاع درهم و پیچیده را بیان

میکنند ؛ دارای ارزش و اهمیت است. بحیث مثال، هنگامی که ایالت‌های «چن» و «تسن» می‌خواستند در «باو» شروع بجنگ کنند ؛ سپاه چن تصمیم گرفت که بر ایالت «شین» شبیخون زند. سپاهیان بوقت عبور از دروازه‌ی شمالی «چوی خاوری»، چنان گستاخانه و متکبرانانه رفتار کردند که حتی کودکان پیر و زی و غلبه‌ی آنان را پیشگویی میکردند ؛ اما پیش از رسیدن به شین، رازشان فاش شد :

نزد یک «خو» آنان با تاجری بنام سوان که او اهل شین بر خورند. این بازرگان که از پی معامله‌ی بشهر چو سفر میکرد با آن چهار تخته پوست و دوازده سرگاونر هدیه داد و چنین اظهار کرد : «شهر آده‌ی ما شنیده است که نیروهای شما قصد دارن از شهر متواضع و فروتن ما بگذرنند ؛ بنابراین، این هدایا را محترمانه بمردان شما تقدیم میکند. ایالت بیچاره‌ی ما غنی نیست ؛ اما اگر شما در آن توقف کنید جهت پذیرایی تان، غذای بکر و زراته‌ییه میکنیم ؛ ولی اگر توقف نمی‌کنید و میگذرید بر ای یکشب پاسبانانی به نگهبانی شما می‌گماریم. و تاجر قاصدی جلد بشهر شین فرستاد.

چون پس از رسیدن این خبر، شهر شین آماده‌ی کارزار بود ؛ سپاه چن عقب‌نشست تا مغلوب نیروهای شین شود و سه تن از فرماندهان سپاه دستگیر شدند. این حکایت نه تنها جزئیات جنگ را بتفصیل شرح میکند بلکه هوشیاری بموقع و وطن‌دوستی بازرگان را نیز نمایش میدهد. کتاب «کویو» کمتر شرح است. این دو اثر که عنعنۀ^۱ به سوچیومین نسبت داده شده، توسط نویسندگان نامعلوم «دوره‌ی جنگ‌های داخلی» نوشته شده است.

کتاب «کوتسه» بدوره‌ی بعدتر تعلق دارد. این اثر، وقایع «دوره‌ی جنگ‌های داخلی» را در بر دارد: اتحادیه‌ها و معاهدات گوناگون، مجادلات بین ملاکان قدیم و جدید، فعالیت‌های اهل ادب، کامیابی و کامرانی اقتصادی حکومتها و رنجها و مرارت‌های مردم کارگرو زحمتکش. کوتسه یک تعداد فابل‌ها (داستان‌هایی که

باز بگران آنها جانوران اند) را نیز احتوا میکنند؛ از قبیل فابلی که توسط صوتای به هوی (پادشاه چاو) نقل شده است. این پادشاه میخواست بایالت بین حمله کند؛ غافل از اینکه پادشاه چن در نظر داشت از جنگ آنان استفاده برد:

یک ماهی قشر دار، قشرش را باز میگرداند آن را آفتاب بدهد که ناگاه یک زمین کاو (یکنوع پرنده ی کوچک منقار دراز) قشر ماهی را نول زد. ماهی قشرش را بست و منقار پرنده را در میان آن محکم گرفت. زمین کاو گفت: «اگر فردا باران نیاید؛ ماهی مرده یی اینجا افتاده خواهد بود.» ماهی فوراً جواب داد: «اگر تونوانی امروز یا فردا خود را رها کنی؛ زمین کاو مرده یی نیز اینجا افتاده خواهد بود. چون هیچ یک از آنها را کردنی نبود؛ ماهیگیر رهگذری، هر دوی آنها را گرفت.»

حتی امروز هم در چین این جنگ میان ماهی قشر دار و زمین کاو، بکنایه یاد میشود. از جمله ی فابل های ممتاز دیگری که دارای نکته یی اخلاقی است و از کتاب کوتسه گرفته شده «ترسیم مار پای دار» و رو باهی که از نیروی شیر استفاده میکرد «راهبتوان نام برد. شاخه ی مهم دیگر نثر، آثار است که توسط فیلسوفان این دوره بغرض انتشار اندیشه های شان نگارش یافته است. این مفکران دلچسپی های گوناگون صنفی را و نمود میساختند. دسته یی که در رأس آن کنفوچیوس قرار داشت بنام مکتب جو یاد میشد. کنفوچیوس از خانواده یی اشرافی که رو با انحطاط میرفت بوجود آمد. با وجودیکه مجبور بود در برابر تغییر اوضاع و ظهور طبقه ی جدید ملاکان تسلیم شود؛ باز هم در جهان اندیشه ها، میکوشید که بسیاری از مشخصات سیستم کهن را نگاهدارد. بنابراین مجبوریت بعضی از نظریات او، انهدام و تخریب سیستم کهن را تسریع کرد. در اجتماع فیو دال که در چین بیش از دو هزار سال ادامه یافت؛ فلسفه ی کنفوچیوس اساس اید و لوژی یک طبقه ی فرمانروا را تشکیل میداد و درستی طرز اداره ی مردم توسط رژیم

فیودالی را ثابت میکرد. کنفو چیوس شاگردان زیادی داشت که تبلیغ آنان در شکل و پیشرفت ثقافت چین نقش بارزی را دارا بود. مینچیوس و سون تسز از جمله پیروان برجسته و بزرگ او بودند. گفته های کنفو چیوس، توسط شاگردانش در کتاب «منتخبات» ثبت شده است. در کتاب دیگر، شامل تعلیمات مینچیوس و سون تسز است. کتاب منتخبات صرف کلمات قصار را در بردارد سبک نگارش آن ساده و سلیس است و بعضی مناقشات برجسته یی که میان کنفو چیوس و شاگردانش صورت میگرفت درین کتاب مشاهده میشود. در اینجا قسمتی از آغاز کتاب دوم نقل میشود:

استاد گفت: آنکه بانیروی اخلاقی حکومت میکند بسان ستاره ی قطب است که در جایش ثابت است و همه ی ستارگان کوچک بنان اظهار ارادت و بندگی میکنند.

استاد گفت: اگر مجبور میبودم که از میان سه صد «سرود» فقره یی را برگزینم که همه ی تعلیمات مرا دربرگیرد؛ آنگاه میگفتم، نگذارید افکار خبیث و شیطانی در میان اندیشه های شما راه یابد.

استاد گفت: بر مردم توسط قوانین و نظامات حکومت کنید؛ نظم و آرامش را توسط جزاها و تنبیهات در بین شان برقرار کنید؛ آنگاه مردم از شما میگریزند و عزت نفس خود را بکلی از دست میدهند. بر مردم توسط نیروی اخلاقی حکومت کنید؛ نظم و آرامش را توسط استدعا و طلب هدایت در بین شان برقرار کنید آنگاه آنان عزت نفس شان را از کف نمیدهد و بمیل و رغبت خویش بسوی شما می آیند.

استاد گفت: در پانزده سالگی بآموختن آغاز کردم. در سی سالگی پاهایم را با استحکام و متانت بر زمین گذاشتم. در سن چهل، دیگر از مشکلات و پربشانیها رنج نمی بردم. در پنجاه سالگی بچگونگی اوامر پی بردم. در شصت سالگی این اوامر را بگوش دل شنیدم. در هفتاد سالگی توانستم اوامر و دستورهای

خویشتن را پیروی کنم؛ زیرا آنچه من میخواستم، دیگر از حدود حقیقت
و در ستکاری تجاوز نمیکرد (۱)

«کتاب مینچیوس» بانثری فصیح تر نگارش یافته و برخی از استدلالهای
آن بادقت و توجه طرح شده است از جمله موضوعات آن یکی داستان مرد دوزخ
اهل «شی» بسیار مشهور است. این مرد لاف میزد که هر روز با ثروتمندان یا
اشراف و نجیب زادگان غذا میخورد؛ اما زندهایش سخن او را باور نمیکردند.

زن قانونی بز ن صیغه یسی گفت: «هر وقت که مرد ما بیرون میرود با شراب
و گوشت فر او ان بخانه بر میگردد و چون ما از وی می پرسیم که در کجا مهمان
بوده است میگوید نزد ثروتمندان و نجیب زادگان. اما هیچ یک نجیب زاده
بخانه ی ما نیامده است. من میخواهم بدانم که او کجا میرود و روز دیگر،
هنگامی که او خانه را ترک گفت زنش بدنبال وی روان شد و مشاهده کرد که
در شهر هیچ کس با مرد او سخن نگفت. بالاخر آن مرد در ناحیه شرقی بیرون
شهر، بنزدیک عزادارانی رسید که بر سر قبری خیرات میکردند؛ تا از بقیه ی
خیرات آنان گدایی کند. او باین خیرات قناعت نکرد و نزد عزاداران دیگر نیز
رفت تا آنکه شکمش پر شد. زن آن مرد بخانه رفت و بز ن صیغه یسی گفت: «ما از
شوهر خود چشم داشتیم که تمام زندگیمان را تا ما مین کند؛ اما او خود
اینطور شخص بر آمد!» سپس آنان بشدت او را دشنام دادند و در حیاط منزل
گریه را سردادند؛ تا آنکه شوهر شان بیخبر از همه جا، باغرو رو نخوت وارد
خانه شد و باز بالای زدن آغاز کرد.

این داستان هجو و بدگویی آنانی است که برای بدست آوردن ثروت و جهت
تن آسانی، بکارهای پست و اعمال زشت تن در میدهند. نویسندگان و شعرای
بعدهی بغرض حمله و اعتراض بزشتی ها و پستی های گوناگون اجتماع-اعی این
داستان را بصورت نمایشنامه ها در آورده اند و منظوم ساخته اند هر چند که

(۱) از «منتخبات کنفوچیوس» ترجمه ی آرترویلی.

مینچیوس طرفدار سیستم فیودال بود لیکن این عقیده‌ی او «توده در درجه نخست قرار دارد» تأثیر مثبت و اهمیتی بسزا داشت.

سون تسز طرفدار بکار بردن مکافات و مجازات و مخالف خرافات و جبری گری بود. فلسفه‌ی او که بوسیله‌ی شاگردانش توسعه و تکامل یافت؛ اساس نظری سترالزم سیاسی سلاله‌های (چن) و (هان) را تشکیل میداد. نثر او موجز و منطقی است و این دو ممیزه در نمونه‌ی زیرین مشاهده میشود:

سرشت آدمی متمایل به بدی است - خوبیه‌ای وی صرف از راه تربیت کسب میشود. امروز فطرت اصلی بشر در پی منفعت است؛ اگر ازین غریزه‌ی سودجویی پیروی شود، حرص و غارتگری و نزاع و کشمکش بمیان می‌آید و ادب و تربیت و تهذیب میمیرد. بشر ذاتاً حسود است. و فطرتاً از دیگران نفرت میکند؛ اگر ازین غرایز تبعیت شود؛ اذیت و تجاوز و تباهاکاری بوجود می‌آید و راستی و صمیمیت و وفا و اعتماد منهدم میشود. آدمی از روز نخست غریزه‌ی تمتع و التذاد از راه گوش و چشم را داشته است؛ مدح و ستایش را می‌پسندد و شهوانتی و هوس ران است. اگر دنبال این هوسها گرفته شود؛ فساد و بی نظمی پدید می‌آید؛ و قوانین راهنمایی شایسته، عدالت و انصاف و ثقافت بیفش و مصفا با آن از بین میرود. بنابراین، مگر دادن بغریزه‌ی اصلی آدمی، پیروی از احساسات بشری حتماً حرص و غارتگری و نزاع و کشمکش را یکجا با تخلف از عادات نیک و اختلال راه صحیح اجرای امور، بمیان می‌آورد. بدین جهت، تأثیر مدنی‌کننده‌ی آموزگاران و قوانین و راهنمایی عدالت و کیش و آیین، کاملاً ضروری و لازمی است. باینوسیله تهذیب و تربیت بظهور میرسد؛ سلوک مدنی مشاهده میشود و در نتیجه حکومت صحیح و شایسته بمیان می‌آید. با این استدلال واضح میشود که سرشت آدمی متمایل به بدی است و خوبی‌های او اکتسابی میباشد (۱) علاوه بر مکتب فلسفی کنفوسیوس، مکاتب فلسفی زیادی در چین وجود داشت

(۱) از فصل بیست و سوم «آثار سون تسز» ترجمه‌ی ه. ه. دیویز.

که مهمترین آنها عبارتست از: مو هست (*Mohist*) ، تاوست (*Toaist*) و لیگست (*Legalist*) بعضی از آثار برجسته‌ی متعلق باین مکاتب اینهاست: مو تسز ، اثر موتی و شاگردانش ؛ تاوتیه چین اثر لی ار ؛ شان تسز اثر شان چو و شاگردانش ؛ هان فی تسز اثر هان فی و غیره . مو هست ها که بر ضد پیر و ان مکتب کنفو چپوس بودند ؛ بتوده‌ی عادی نیز دیکتر بودند ؛ نشر مو تسز ساده و عاری از تصحیح و آرایش است .

(لی ار) و (شان چو) تاوست و مخالف سیستم فیو دال بودند و بیک نوع سیستم ابتدایی اشتراک زمین ، نظر داشتند . تعلیمات آنان ، ریشه های اندیشه های علمی چین و افکار دموکراتیک را در بر دارد . لی ار چیزی از تناقضات و تضادهای جهان بیرون را درک کرده بودند .

(تاوتیه چین) با نثری زیبا و موجز نگارش یافته و برای توضیح افکار دقیق و اندیشه های عمیق ، اشکال گرافیک در آن بکار رفته است . برای مثال درینجا تو صیف برجسته‌ی جریان امور « طبیعت » ، نقل میشود :

در بین موجودات این جهان ، بعضی از جلو میروند ؛ برخی از عقب ؛
 برخی آنگاه گرم میشوند که بعضی دیگر رو بسردی میگذارند ؛
 بعضی آنوقت احساس نیرو مند می کنند که بعضی دیگر بفنا و نیستی می گرایند ،
 برخی آنزمان بار میشوند که برخی دیگر بار خود را تحویل میدهند ،
 بنابراین ، دانشمندی صاحب خرد « کامل » ، « شامل همه » و « نهایت » را بدور
 می اندازد (۱) .

نرشان چو باروح ، جالب توجه ، تند و سریع و بعضاً عالی و برجسته است . بیشتر اوقات بجای اظهار مستقیم مطلبی ، قصص و حکایات را بکار می برد . تخیل بی پروا و شجاعت آمیز و نظر تیز بین و ادراک نیرو مند او ، آثار وی را باروح ، عالی و باشکوه گردانیده است . قصه‌ی آشپزی که گوساله‌ی بی زرا که می کرد ؛ نمونه‌ی خوبی از سبک اوست :

(۱) از کتاب « نظام آفرینش و نیروی آن » ترجمه‌ی آرتر ویلی .

آشپز لارد و ون هوی گوساله‌ی نر را آنکه می‌کرد. هر ضرب‌به‌ی دست‌هایش، هر تکان
شانه‌هایش، هر حرکت پای‌هایش، هر تکان شدید و سریع زانوایش هر صدای غرغر
گوشت قطعه قطعه شده، هر شخ‌شخ ساطور در کمال هماهنگی بود. . . لارد
و ون هوی فریاد زد: «آفرین! این کار تو واقعاً مهارت است!» آشپز ساطورش را بز مین
گذاشته جواب داد:

«خدمتگارشما» طرز کار را می‌پسندد؛ که از مهارت بهتر است. هنگامی که نخستین
بار به تکه کردن گوساله شروع کردم؛ محض تنه‌ی کامل حیوان را دیدم؛ اما پس
از سه سال تجربه، دیگر تنه‌ی کامل حیوانات را ندیدم. اکنون من بوسیله‌ی منظم
کار میکنم نه توسط چشم‌هایم. . . بیک تماس ساطور من، گوشت مانند خاکی که
بز مین بریزد از استخوان جدا میشود. سپس پیش از آنکه ساطورم را پاك کرده
در گوشه‌ی بی‌بگذارم؛ ساطور بدست می‌ایستم و با پیروزی باطرافم نظر می‌افکنم.»
لارد و ون هوی فریاد زد: «شاباش! از سخنان این آشپز دانستم که چسان باید
زندگی را حراست کنم.»

این قصه‌ی مسرت‌آمیز، ضرورت درک و فهم قوانین آفاقی طبیعت را شرح میدهد.
چون آشپز ساختمان و استخوان بندی گوساله را می‌فهمید؛ ساطور او پس از نژده
سال استعمال، مانند آله‌ی جدید بخوبی کار می‌کرد. تو صیفات کتاب شان تسز
همیشه قناعت بخش و زیبا و شرح است.

هان فی، یکی از پیروان بزرگ مکتب لیگست‌ها، شاگردسون تسز و مخالف
اشرافیت قدیم و طرفدار ملاکان جدید بود سبک وی دارای صراحت، وضوح
و دقت است. این مفکر نیروی تحلیل‌حاد و موه‌ثری دارد. نوشته‌هایش فابل‌ها
و پارابل (تمثیل) های ترغیب‌کننده‌ی زیادی را در بر دارد مانند: «خرید صندوقچه‌ی
بدون مر و ارید»، «نیزه و سپر» و «در انتظار خرگوش».

در این دوره نوشتن داستان و نمایشنامه نیز آغاز شد. منشأ داستان با اساطیر
و روایات و افسانه‌های خدایان ارتباط نزدیکی دارد که این روایات و افسانه‌ها در
نخست زبان بزبان نقل شده و بتدریج بشکل ادبیات تحریری در آمده است. بعضی

ازین افسانه ها و روایات در « کتاب سرودها » و « چوتسز » و بسیاری از آ نهادر
« کتاب کوهها و دریاها » حفظ شده است .

هر چند ادبای قدیم این افسانه ها را بشخصی افسانوی بنام (یو) یا (بی) نسبت
میدهند ؛ لیکن در حقیقت در « دوره ی جنگهای داخلی » نوشته شده و بعضی قسمتها
در دوره ی سلاله های (چن) و (هان) بدان افزوده شده است . چون منظور این
نوشته ها ، معلوماتی جغرافیاییست ؛ موضوعات داستانی آن قلیل و اندک است ؛ با اینهم
تشریحات کوهها و دریاها ی مختلف ، متضمن افسانه ها و روایاتی زیباست که برخی
از آنها مانند حکایت پرنده بی بنام « شین - وی » دارای معنی و مفهومی عمیق نیز هست :
دو صد لی (۱) بسوی شمال ، « کوه فاچیو » واقع است ؛ دامنه های آن با درختان
(چیبه) پوشیده است . در آنجا پرنده بی مانند خروس ، آشیان دارد که منقارش سفید
و پایهایش سرخ است ؛ بجهت آوایی که بر میکشد « شین - وی » نامیده شده است .
ان پرنده « نورا » دختر جوان « بین تی » است که هنگام شنادر « دریای خاوری »
غرق شد و بشکل پرنده بی درآمد .

سراسر روز از « تپه ی باختری » چوب و سنگ می برد که دریا را پر کند .
« دریای چان » از اینجا سرچشمه میگیرد ؛ و بطرف شرق بسوی « دریای زرد »
سرازیر میشود .

این افسانه عزم و تصمیم پدران ما را در پیروزی بر طبیعت و دلیری آنان را در
مواجهه با موانع ، نشان میدهد .

اثر ادبی دیگر این دوره ، « مسافرتها ی پادشاه مو » است که توسط نویسندگی
نامعلوم نگارش یافته است . این اثر که اساس آن بر افسانه و روایت بنا یافته مخارطی
از تاریخ و تخیل و تصور است مبنی بر اینکه « سلطان مو » از سلاله ی چو ، بسرتا سر جهان
سفر کرده است .

جاهای مختلفی را که او دیده است درین کتاب ذکر شده ؛ و پادشاه به حیث

(۱) واحد طول در زبان چینی .

سلطان مطلق العنانی که نصیحت و پند را می‌شود و سعادت، تندرستی و پیروزی و عیبای خود را آرزو دارد؛ و وصف شده است. شاید پادشاه حقیقی، فرمانروای خراب و شایسته‌ی نبوده باشد؛ اما نویسنده با این شیوه‌ی نگارش آرزوی خویش را در باب بهبود وضع مردم، نشان داده است.

قابل‌هایی که در بین اینقدر آثار زیاد تاریخی و فلسفی جا داده شده و مابعضی ازین فابلهارا نقل کرده‌ایم؛ نیز عامل و محرک بزرگ پیدایش داستانها و نگارش حکایتی بشمار میرود. درامه از رقص‌های رسمی و تشریفاتی که بعضی داستانها توسط آن تمثیل میشد؛ بوجود آمد.

این رقص‌ها که بیشتر اوقات بهنگام خرمی و جمع‌آوری محصول، صورت می‌گرفت؛ قسمت عمده‌ی بسیاری از مراسم قربانی را تشکیل میداد. چون این مراسم و تشریفات باستانی، بیشتر اوقات شکل نمایشنا می‌های ابتدایی را بخود می‌گرفت؛ بنا بر آن مسا باید این مراسم را بحیث منشأ درامه‌ی چینی بشناسیم «کتاب سرودها» و «چوتسز» درین موضوع اندکی روشنی می‌افکنند: در آغاز، شرکت کنندگان این مراسم، جادوگران و پیشوایان مذہب بودند که منظورشان از اجرای مراسم، خشنودی خدایای بود و این پیشوایان و ساحران توسط مسخرگانی که بضرض خوشی مردم با اجرای رقص‌های دراماتیک می‌پرداختند، بدرقه میشدند. مسخرگان از زمانهای بسیار قدیم در چین پیدا شدند؛ اما تا دوره‌ی جنگهای داخلی بصورت عمومی مشهور نشده بودند. آنان موسیقی نوازان، رقصان، مقلدان، بذله‌گویان و آکروباتهای ماهر و چیره‌دستی بودند که نفوذ و تأثیرشان بر درامه‌ی بعدی قابل ملاحظه بوده است. از مطالعه و بررسی مختصر ادبیات دو دمان‌چو، برمی‌آید که شعر این عهد برجسته و ممتاز بوده است. در این دوره، اشعاری جاودانی و گویندگانی فنا ناپذیر بظهور رسیده است. نشر نیز، بصورت عمده بشکل آثار و نگارشهای فلسفی و تاریخی بامیزه‌ی تعلیمی و بشردوستی تکامل یافت، ولی نگارش حکایتی داستان و نمایش‌نامه جدیداً آغاز شده بود. اما اساسهای ادبیات زیبای کلاسیک چین، پیش ازین دوره بنا نهاده شده بود و شرایط و عوامل برای انکشاف و پیشرفت آن، مناسب بود. (نا تمام)

تخت او تابوت

درين حديقه بهار و خزان هم آغوش است
زمانه جام بدست و جنازه بردوش است

دماز ديگر دزير کي لمر په پلوشو کښي چه وړانگي يسي دالوتلو و بسنو په شان سره
خوري وري او د زهير و او خو اشينو زر و دوينو په خير بيرنگه او دهر پښيد لو اغيزي
او متری پکښي نه شته پر دو و متمايز و او متفاو توکتومي سترگي ولگيدی . په يوه کي
چه يوه جگه او بنایسته زلمي پرسزرا اخيستی او په خورا خوشحالی او ورين
تندی روان دی ، يوه دله و گري دی چه هر يويی دسرور او فرحت غور شگه او
د نشاط او مسرت مجموعه ده ، کت په مصنوعي گالانو ، شنه مرغو ، بنکلو ديوو
سينگار شوي و ، بلبل پکښي چغیده ، بور اهر کړیده ، له سرو او زر غونو ديوو و خخه يسي
رنگارنگه رڼاوي او پلوشي خليلدي ، تور دربو ، يودي خوانه خفلي او بل هغی
خوانه . . .

يودانکي بل ناخي ، سازونه ، سندري ، آوازونه ، دريی اود مامی دی ، خوانان
پيغلي ، هلکان ، نجونی ، واره او زاره يسي په سندرو او اتنو استقبالوی ، او هغه خای
ته يسي چه بنادی ، واده ، خوشحالی ، دمینی او محبت تاپسي ، داخلاص او جمعیت مقام
اود دوو مینو دمینی او مین تابه مزی سره تری وری .

دکت په محتوباتو ، دتخت په شيانو او په پای کښي ددی خو مصنوعي موادو په دود
اودستور دوه مینان سره يو خای کيزی ، نوی ژوند ، عهد او میثاق تری ، دمینی
به سپیخلی اورشو او پا که فضا کښي دنیکو احساساتو اود دوستی و زمه چلیزی ،

دگل او بلبل ، دشمنی او پتن ، دلیلی او مجنون دفرهاد او شیرین یاد و بوددی ،
دعفت ، عصمت ، او شرف دزری داسمان ستوری بو دبل دارخه سره ددی کت په
شا و خوا کښی کښینی ، دلته دسپوز می ر نادرستور و خالاندی پلوشی دبر یسناو ددیوی
دسرور او فرحت ننداری ، مڅکه او اسمان ، کور او کلی ، مشران او کشران ،
دمینی او محبت داخلاص او صمیمیت دیووالی او اتحاد دتر لو شاهدان دی .

مورپه نازیزی ، پلارپه هوسیزی خور پر جاریزی ، خپلوان او دوستان په
خوشحالیزی ، دلته راز و نیاز ، بوس و کنار دی ، دلته دیوی نوری کورنی بنسټ
اینبو دل کیزی ، دلته دهستی او مستی ، دهیلو او ارمانو دبادی جامونه چنبل کیزی .

• • •

مگر هابل !!! هوپه هابل پسی چه یوه زیر او الوتلی بښی ، تر تلی او اسکیرلی
وجود پر سر راخیستی دی ، او په کړو په ملا په نریدلی سرت ، په خواشیني زړه ، په
بی سیکو غرور او ان دی ، څرکسه دی چه ساه پکښی په خور از حمت پورته او کښته
کیزی ، دا خوارکیان ستړی دی ، خواشیني دی ، دناامیدی دوری او دناکامی
سپیره گرزونه پر پرته دی ، هر یوی دناورین او غمودامکیر لوالی او خواشیني
مجموعه ده .

کت په څو وچرار گو او زړومز و او څو شوریدلو او شکیدلو شیانو پت دی ، د شکیدلو
محتویاتو او مز او څخه یی دیاس ، او ناورین توری دربلی خپر یزی ، سانندی او ناری
دی ، بغاری او غلبلی دی ، چیغی او کوکاری دی ، یوسرو هی ، بل مخ شکوی ،
یو ژاری ، بل اوسیلی ، یو د خفقان سوگلی و هی او بل دناامیدی چیغی ، یو د افسوس
او حسرت لاسونه موزی او بل پرسر خاوری بادوی .

واره اوزاره ، څوانان او هلسکان ، سپین زیری او سپین سری یی په ناورین شایعت
کوی او هغه ځای ته یی بیانی چه بیانی راتگک نشته ، هغه ځای ته یی بیایی چه هیللی
ارمانونه او احساسات یی په ناکامی سره تر تورو و خاورو لاندی کیزی ، د حسرت
او کوهی ، دناکامی وپان ، دناامیندی وکنډ والی او کنندی ته یی غورځوی ،

دلته دوه مين سره جلا کيزی، دمور سينه ده چه سوخی دپلار ملاده چه ماتيزی،
 دخور سترگی دی چه رنديزی، دھوس او مرادنيا لگی دی چه خزا نيزی، د کور
 او کلی دکورنی او کهول زرونه دی چه خورین او توتی توتی کيزی، دلته دیوی
 کورنی دمینی بنیاد او دینو او بنادیو اساس و بجا ريزی، ددی کت په بد مرغه بیاتی
 او ددی تخت دز هیر لرونکو چرو، ددوو مینانو، ددوو مشتاقانو، ددوو وژوندیو
 دمینی او محبت پری او مزی پری کيزی او شلبيزی، او دبنادی روخ بی دغم په مابنام
 بدلزي!

خدایه! قادره! بسی نیا زه!

په هغه کت کنبی څه وه او په دی کت کنبی څه دی؟

الهی دلر گرو هنو تو توتو ته دی څه تاثیر او دلر گوودی تو توتو ته دی څه تاثیر
 ورکړی دی؟

الهی ته پوهيزی! خدایه ته حکیم بی!

موز عاجز او بنده یو، خدایه فضل دی غوار و او وایو چه:

پرچا باندي دویر توره شپه مه راولی. او په خپل فضل او کرم دچا دژوند شین
 آسمان په تورو اور بخوپت او دبخت ستوری وانه چوی.



چون تیغ بدمت آری مردم نتران کشت	نزدیک خداوند بدی نیست فرامشت
این تیغ نه از بهرستمگا ران کزدند	انگور نه از بهر نبید است بچرخشت
عیسی برهی دید یکی کشته فتاده	حیران شد و بگرفت بدنندان سرانگشت
گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زار	تا با زکه او را بکشد آنکه ترا کشت
انگشت مکن رنجه بد رکوفتن کس	تا کس نکند رنجه بد رکوفتن مشت

(ناصر خسرو)

سیر تاریخی علم

زبان

زبان در حیات اجتماعی بشر نقش مهمی دارد، مگر بجهت اعتیاد و انسی که با آن داریم کمتر مورد توجه قرار گرفته و آن را بسان تنفس کردن یا راه رفتن امری غریزی و طبیعی می پنداریم. در حالیکه می باید از تأثیراتی که زبان بر حیات اجتماعی انسانی دارد غافل و بیخبر نمائیم. زیرا نطق بزرگترین وجه برقرری انسان از حیوانات دیگر است و بدین مناسبت باید «علم» زبان در تمام مدارس و مکاتب جزء پروگرام درسی قرار داده شود.

ما و شما در اثر بعضی از شرایط و عوامل خاص، اغلب اوقات از خویشتن و دیگران در باب درستی و نادرستی برخی از وجوه لسانی سوالاتی می کنیم؛ مثلاً می گویم: «آیا درست و بهتر است که «دسته جات» بگوییم یا «دسته ها»؟ «رفته نمیتوانیم» بنویسیم یا «نمیتوانم رفت». گاهی از برای یافتن پاسخ به چنین پرسشی به کتابها و متنهای پیشین و «معتبر» مراجعه میکنیم. شاید پس از پرسش و کاوش زیاد به این نتیجه برسیم که یکی از این شکلها به لحاظ توارث و عنعنه درست و آن دیگرش نادرست باشد. اما گاهی به مشاهده اسناد باستانیتر و مطالعه کتابهای دستور زبان و لغتنامهها اکتفا نکرده جهت دریافت صحت و سقم شکلهای لسانی بیک سلسله قیاسها و اندیشه های فلسفی و منطقی دست می یازیم و از برای تشریح کلمه ها اصطلاحاتی را از قبیل «مسندالیه»، «مسند» فاعل و مفعول و مانند آن بکار می بریم؛ مثلاً در مورد مثال یاد شده (رفته نمیتوانم) میگوییم:

کلمه (رفته) صفت مفعولی است و (نمیتوانم) فعل معلوم. چون (رفته) وجه مجهولی دارد باید با اخوات فعل (شدن) صرف شود؛ اما مراد ما از این جمله

این است که : من عمل رفتن را نمیتوانم انجام دهم ؛ پس باید بجای کلمهء (رفته) شکل «مصدری» این کلمه را بصورت تام یا امر خم بکار بریم و بگوییم « رفتن نمیتوانم» یا «نمیتوانم رفت» زیرا فکر ما به اساس منطق چنین حکم میکند که « نام کساری » را که نمیتوانیم انجام دهیم بکار ببریم و « نام کار » در فارسی همانا « مصدر » است ؛ و قس علی هذا .

این گونه روش تحلیل ، درست همان روشی است که فیلسوفان متقدم و متوسط در همچو موارد بکار برده و مطالعات تشریحی لسان را بصورت ابتدایی به همین نهج آغاز کرده اند .

مؤلفان مغربزمین قاریسخ علم زبان را از یونان باستان آغاز میکنند (۱) و افلاطون (۴۲۷ - ۳۴۷ ق . م .) را که در کتابی بنام *Cratylus* برای نخستین بار در باب حقیقت و ماهیت زبان سخن گفته است مؤسس علم زبان و ارسطو را کاشف دستور منظم زبان *Systematic Grammar* میدانند . مگر نا گفته نه باید گذشت که دانشمندان باستان ممالکت خود ما پیش از افلاطون زبانهای این نواحی را بنهجی کاملاً عامی تشریح کرده اند که شاید آثار آنان دستخوش نیستی شده و تنها دستور زبان پانی نی (*Panini*) که جمهور متبعان لسان اثری ابدآلی و کمال مطلوب در زبانشناسی تشریحی می دانندش در دست است .

پانی نی به گمان مقرون به یقین از کدام ناحیهء آتاک آر یا نابوده و بقول مکس میولر پوهاند زبانشناسی مقایسه یسی پوهنتون آکسفورد انگلستان (در سالیان ۱۸۶۳-۱۸۶۸)

(۱) دیده شود :

Philology - Linguistics, by Rolf Henkl, 1952, Peshwar p. p. 4-5
The Study of Language, by Carroll, 1955, U. S. A. Harvard University, p. 15.
Language, (by) Bloomfield, 1951, U.S.A. Henry Holt & Co. p. 3.

در قرن ۴ پیش از میلاد و به گفته گولد زیشر دانشمند آلمانی در قرن ۸ ق.م و به گفته بلوم فیلد در حوالی (۳۵۰-۲۵۰ ق.م) بسر می برده دستور زبان سانسکریت را در هشت باب که هر باب بچهار فصل تقسیم شده نوشته است (۱). روش علمی (Methodology) تدقیقات این کتاب بسیار استادانه و حیثیت آور است و این خود ثابت میکند که زبانشناسی در آریانا سابقه طولانی داشته و در دوره پانینی بمرحله تکامل رسیده بوده است ولی چون اسناد تاریخی که درین زمینه پرتوی بتواند افکند در دست نیست درین باب پیش ازین چیزی نمیتوان گفت. به همه حال، پیروی از روش کتاب پانینی پس از دوره رنسانس اروپا در پیشرفت مطالعات لسانی و تکمیل روش علمی آن سهم بارزی داشته. زبانشناسان معاصر نیز خویشتن را مرهون وی می دانند. پس از یادآوری مختصری از نام و اثر پانینی، بدانجهت که اثر دیگری از دانشمندان آن عهد مشرق زمین بدست نیامده است، دوباره به اروپا برمی گردیم:

یونانیان:

مردمان یونان باستان، همچنانکه در سایر شعب فکری و علمی پیشرو کاروان اندیشه بشری دانسته میشوند. بحث در باره زبان رانیز، اگرچه از طرق استقرایی و علمی بعید و بروش قیاسی و تفکر محض بوده است فراموش نکرده بودند.

در اروپا، افلاطون نخستین کسی است که در باب حقیقت و ماهیت زبان سخن گفته است و از همین جهت او را (۴۲۷-۳۴۷ ق.م) مؤسس زبانشناسی میدانند. افلاطون موافق با اندیشه ها و تفکرات فلسفی خود بیشتر در موضوع «ارتباط بین الفاظ، اشیاء و افکار» تفحص کرده است و در کتاب «کرتیلوس» خود گفته است که بین ماهیت و ذات یک شی و لفظی که در مورد آن اطلاق میگردد یک ارتباط بدیهی و ضروری موجود است. یعنی هر لفظی که در مورد نام یک شی

(۲) مراجعه شود به: *The Encyclopedia Americana* ماده Grammar

به کار میرود ، همان لفظ ، نام طبیعی و ضروری همان شی می باشد. بالفاظ دیگر اندیشه آدمی نام اصلی و طبیعی و حقیقی اشیاء را با اساس ضرورت و بداهت انتخاب و استعمال میکند .

تاجاییکه نگارنده تفحص و تعمق کرده ام اینگونه طرز تلقی در شرق نیز موجود بوده است. بدین معنی که در زبان عربی مثلی به عبارت « الاسماء تنزل من السماء » عمومیت دارد که با از عقیده افلاطون نشاءت کرده یا این-که در شرق نیز نظیر همین عقاید و آراء موجود بوده و حتی در بین عوام تداول داشته و داخل فوکلور گردیده و شکل «مثل» را گرفته است (۱). این گفته افلاطون و مثل عربی که به رأی آن حکیم یونانی همانند است جنبه فلسفی دارد و با اساس تحلیل علمی درست نمینماید. زیرا ، زبان چنانکه پنداشته میشود امری فطری یا غریزی یا عضوی و بیالوجیکی نبوده ، بلکه یک پدیده اجتماعی و ثقافتی و بنابراین کاملاً کسبی و اختراعی و اختیاری میباشد (۲). اگر گفته افلاطون درست میبود بایستی در سراسر جهان تنها یک زبان واحد عمومیت میداشت ، در حالیکه تنها کتله هاییکه در موعسسات لسانی مشترکی داخل باشند بیک زبان (آنها غالباً به چندین لهجه همان زبان) تکلم میکنند. گذشته از آن یک زبان واحد نیز در طول روزگاری دراز تغییر میخورد و اشکالش همواره ولی بتدریج و بطاقت از یک شکل بشکلی دیگر تحول می یابد .

(۱) در کتاب زادلمسافرین تألیف حکیم ناصر خسرو و بنحارث قبادیانی بلخی (۳۹۴-۴۸۱) نیز بحثی طولانی در باب حقیقت زبان موجود است. این حکیم در تشریح ماهیت زبان و جنبه های لفظی و معنوی آن از عقاید دینی و آراء و فلسفی استفاده کرده است که خیلی جالب و درخور مطالعه است ؟

(۲) Edward Sapir در کتاب *Language* ، ۱۹۲۱ ، امریکا صفحات ۱-۲۲ درین باب بحث مفصلی دارد و ثابت کرده است که زبان یک امر ثقافتی و تاریخی است نه فطری و جویی مراجعه شود به همین کتاب و مجله و زمه سال سوم شماره دوم ۱۳۳۸ به مقاله نگارنده بعنوان د ژبسی دشیرنی اصول

طرز فکر افلاطون در باب حقیقت و منشأ زبان ، در خلال تقریباً یکقرن دو دسته از دانشمندان ذیل را به معارضه و مباحثه بایکدیگر واداشته بود :

الف : انالوجستها (*Analogists*) که در باب زبان با اساس قیاسهای منطقی استدلال میکردند و عقیده داشتند که زبان دارای ترتیب و نظم منطقی میباشد. آنها میگفتند که زبان یک امر جبلی و طبیعی است ، بنا بر آن اساس منظم و منطقی دارد . پس باید مبادی و معانی حقیقی الفاظ و اشکال لسانی را با اساس شکل ظاهری و لفظی آن دریافت . با تطبیق این مفکوره ریشه شناسی کلمات (*Etymology*) بوجود آمد.

برای اینکه عقیده این طایفه را واضح سازیم مثالی می آوریم :- چنانکه می بینیم کلمه (زرد آلو) از دو جزء لفظی - یکی زرد دیگر آلو - تشکیل شده است. وجه تسمیه این شی همانا رنگ زرد آلو بودن آن است ؛ یعنی این شی هم زرد و هم آلو یعنی آلوی زرد است. عیناً به همین صورت یونانیان ، خاصتاً انالوجستها ، تصور میکردند که مثلاً در بین کلماتی مانند [رونده] و [خنده] یا مردان ، خندان ، دندان - به نسبت موجودیت جزء [ده] و [ان] در آخر هر دسته کلمات فوق ، یک ارتباط عمیق موجود است. وظیفه ریشه شناس *Etymologist* آنروز این میبود که بایست روابط بین آنها را ایضاح میکرد. و میدید که ، مثلاً کلمه [خر] با [خرید] و لغت [انجام] با [جام] جزء یک سان است. بنابراین جزء نخستین کلمه [خرید] یعنی [خر] و کلمه [خر] بمعنی حیوان معروف و جزء [جام] لغت [انجام] را با [جام] بمعنی ظرف از یک مقوله دانسته می گویند که معنی [ید] کلمه [خرید] و [ان] کلمه [انجام] را دریابد و ارتباط بین [خر] و [خرید] و [انجام] و [جام] را کشف و ایضاح کند. گذشته ازین گونه کلمه ها در هر زبانی ، کلماتی دیگر هم وجود می دارد که مانند کلمه های دیوار ، سنگ مرد ، زمین هیچ... گونه ارتباط لفظی باهم نمیدارند. اما انالوجستها برای هر یک از همچو الفاظ به ناروا وجه تسمیه یی می تراشیدند و از برای این کار دست بدامان اندیشه و قیاس و برهان منطقی یا واهی میزدند و مثلاً میگفتند :

کلمه [Lithos] (به معنی سنگ فارسی) یونانی از ترکیب [Lian theein] که معنایش [تند رفتن است] مشتق شده است و وجه تسمیه اش این است که چون سنگ بجای خود سنگین است و هیچگاه حرکت نمیکند بنا بر آن بطور کنایه و تعریض اورا [Lithos] یعنی تند رفتار گفته اند.

ب) اناملستها (Anomalists) طرفداران نظریهء منطقی نبودن و غیرمنظم بودن زبان که منکر ترتیب و نظم منطقی زبان، یعنی مخالف نظریه انا لوجستها بودند و برای اثبات مدعای خویش مستثناآت و بی قاعده گیهایسی را که در زبان موجود است دلیل می آوردند. مگر با آنهم ریشه شناسان آن روزگار تا اندازه یسی باین حقیقت که اشکال زبان در طول ایام و با گذشت زمان تغییر می خورد متوجه شده بودند و این نکته زبان شناسان معاصر را در تحلیل و تجزیهء برخی از موضوعات و مسایل لسانی یاری می کند.

چون یونانیان تنها زبان مروج و مستعمل خود (یونانی) را مطالعه می کردند و به تدقیق و تفحص در السنهء دیگر نمی پرداختند، بنابراین معتقد شده بودند که زبان یونانی حاوی تمام شکلها و صورتهای عالمشمول و همه جا موجود افکار انسانی در تمام جهان می باشد. به همان طریق، اگرچه در باب دستور زبان نیز مطالعاتی می کردند. اما مختص و محدود به لسان یونانی می بود و ایضاً احاطه آنان درین موضوعات شکل فلسفی داشت. آنان انواع کلمات و ساختمان صرفی و نحوی، خاصهٔ مسند الیه و مسند و وجوه مهم صرفی زبان یونانی را، از قبیل جنس، عدد، حالات، اشخاص، زمانه ها و صورت تصریف آن را کشف کرده بودند. مگر بجای آنکه حقایق بیان شدهء فوق را توسط اصطلاحات قابل فهم شکلهای لسانی شرح دهند، به وسیلهء تعبیرات مجردی که آنرا معنای گروپهای دستوری زبان می انگاشتند، بیان میکردند. دانشمندان معروفی که این شیوه را تعقیب کرده اند یکی (Dionysius Thrax) (قرن دوم ق. م.) و دیگری Apollonius Dyscolus (قرن ۲ م.) نام دارد.

منظومه های بزرگ حماسی یونان ایلیاد (*Iliad*) و اوڈیسی (*Odyssey*) که نسخه های آن بنظر تقدس و تبرک دیده می شد. در روزگار آن بسیار قدیم و به زبانی که تقریباً غیر مانوس و متروک گردیده بود سروده شده بود. بجهت فهمیده شدن و استنساخ درست متنهای آن بایست زبان آن را نیز می دانستند. بنابراین به تشریح کردن زبان آن متنها نیز همیگو شیدند. در این زمینه تحقیقات *Aristarchus* (در حدود ۱۴۴-۲۱۶ ق. م.) معروف است. دیگر متنهای ادبی یونان به شکلهای معمول و متداول لهجه های محلی نگاشته شده بود. تشریح و فهم گردیدن آن متنها زمینه را از برای مقایسه لهجه های مختلف یونانی مساعد ساخته بود. در خلال مطالعاتی که در زمینه های فوق بعمل آمده است کتاب دستور زبان *Herodian* پسر *Apollonius Dyscolus* که در آن راجع به موضوعاتی از قبیل صورت تصریف و اکسنت زبان یونانی قدیم تحقیقات شده است شهرت دارد.

قوانینی که یونانیان در باب زبان ارائه می کردند تا قرن هژدهم میلادی، یعنی تا وقتی که دانشمندان زبان را یک عظیمه مستقیم خداوندی می دانستند و در باب منشأ زبان فرضیه های متنوعی را ایجاد می کردند، چندان انکشافی نکرده بود. در نظر آنان، زبان اختراع قهرمانان باستانی یا محصول یک روح برین و مقدس فوکلوری انگاشته می شد. آنان می گفتند که زبان با کوشش بشر در تقلید آوازه ها یا با اثر پاسخ گفتن وی در برابر قابلیت فطری تولید نمودند صوت یا با فریاد های هیجان آمیز و اصوات (*Exclamations*) آغاز شده است.

تشریحات ایتمالوجیک اشکال لسان نیز هیچگونه توسعه یی نیافت. چنانکه گویندولتر (*Voltaire*) درین باب گفته بوده است که: ریشه شناسی چنان یک علمی است که در آن و اولها هیچ ارزشی ندارد و کانسو نیتها به پیمانہ خجیلی کم تقدیر میشود.

رومیان :

رومیان قواعد صرفی و نحوی زبان لاتین را به پیشروی از اساسهای دستوری یونانیان مطالعه و تشریح کردند. گرامر هایی که درین دوره نوشته شده است

و مشهورترین آن آثار *Donatus* (قرن ۴ میلادی) و *Priscian* (قرن ۶ میلادی) میباشد در سراسر دوره قرون وسطی بحیث متنهای معتبر درسی مطالعه می شد. در قرون وسطی هنگامیکه زبان لاتین شکل باستانی خود را به صورتهایی که اکنون بنام زبانهای رومانس (فرانسه، اسپانیولی، ایتالیایی و جزء آنها) یاد می شود عوض می کرد، کتابت آن بهمان شکل کلاسیک لاتین قدیم رایج بود. از آنرو دانشمندان قرون وسطی در کشور های لاتینی زبان و غیر آن تنها زبان لاتین کلاسیک را مطالعه و تدقیق می کردند. در آن هنگام عده یسی از فیلسوفان سکولاستیک بعضی از وجوه دستور زبان لاتین را از قبیل اختلاف بین صفت و موصوف و تابع و متبوع و غیره، تشخیص و تشریح نمودند. این طایفه معتقد بودند که در زبان لاتین شکل منطقی و طبیعی کلام عادی انسانی دیده می شود. اینگونه عقاید باعث آن شد که گر امر های عمومی (*General Grammars*) یعنی این نظر به که ساختمان تمام زبانهای جهان بصورت عموم و از زبان لاتین بطور خاص حاوی کلیه قوانین منطقی و عالمشمول اند، بوجود آید. به پیروی از مفکوره های دانشمندان این دوره، حتی فلاسفه معاصر نیز حقیقت کاینات را از روزه الفاظ و وجوه لسانی جستجو می کنند. از جمله عقاید پوچ و بی ارزشی که از مفکوره گرامر عمومی بوجود آمد یکی این بود که: مردم گمان می کردند دانشمندان دستور زبان و قانین موسنوسیان میتوانند اساسها و قوانین منطقی زبان را بسبب استدلالات عقلی دریابند و بدینصورت طرق تکلم درست و بی عیب را به مردم بیاموزند. و این امر دانشمندان زبان را به نوشتن گرامرهای قاعدوی (*Normative Grammars*) که در آن بجای تدقیقات واقعی و تجربی به حدسیات واهی و تفکرات ذهنی می پرداختند، واداشت. چنانچه بسیاری از اصول مبهم و خیالی آن از قبیل بحث در موارد بکار بردن کلمه های *Will* و *Shall* در زبان انگلیسی تا کنون باقی مانده است و آن خود مانند است به مباحثی که ما اکنون در

پارهء موارد استعمال کلمه های مانند [کاملاً] و [به کلی] غالب اوقات جاری میداریم (۱) .

دوره رنسانس :

درین عصر دانشمندان به مطالعهء اسناد باستانیتر زبانهای محیطی خود متوجه گردیدند . *F. Junius* (۱۵۸۹-۱۶۷۷) نتایج تحقیقات خود را در باب شواهد باستانی زبان انگلیسی و زبانهای خویشاوند با آن، یعنی زبان فریژی، هالیندی آلمانی، سکاندیناویایی و گوئییک منتشر کرد. در اثر افزونی اکتشافات جغرافیایی؛ سیاحان، جهانگردان و هیئتها از یک کشور به کشور دیگر به مسافرت آغاز کردند و در ضمن مجموعهء لغات و قاموسهای زبانهای مناطق مختلف را تدوین نمودند. اما چون از یک سوی با تلفظ صحیح کلمات آن زبانها آشنایی کامل نداشتند و از سوی دیگر در نوشتن آنها الفبای لاتین را بکار می بردند در ثبت کردن لغات اشتباهات زیاد و تصرفات بسی موجب را مرتکب گردیدند . از آن روی آن مجموعه ها نادرست و نامکمل بود .

چنین بود چگونگی انکشاف و تحول علم زبان در اروپای قرن هژده . دانشمندان آن عصر موجوده گرامری زبان را توسط اصطلاحات فلسفی تشریح می کردند و به اختلاف ساختمانی زبانهای مختلف ارزشی را قایل نبودند و میکوشیدند که بصورت جبری آثار گرامری زبانهای خود را با طرح گرامر زبان لاتین تطابق بخشند . همچنان در حالیکه اصوات زبان باعلایم الفبایی مطابقت تام نمیدارد اصوات لسان و علایم تحریری آن را یکی می دانستند و این امر توجه دانشمندان را از تدقیقات تاریخی زبان منحرف گردانیده بود . بد انجمله که

(۱) گرامردانان زبان انگلیسی گویند که کلمه استعمال (*Shall*) برای متکلم نمودار فعل مستقبل عادیست ، اما برای مخاطب و غایب فعل مستقبل مؤکد و کلمه (*Will*) بعکس (*Shall*) برای متکلم فعل مستقبل مؤکد و برای اشخاص دیگر فعل مستقبل عادی میباشد . همچنان، شنیده میشود که میگویند باید در فارسی [کاملاً] در موقع اثبات و [بکلی] در مورد نفی فعل بکار برده شود .

در قرون وسطی و در قرن هژده ادیبان و تعلیمیا فتهگان بزبان ادبی لاتین نوشت و خوان می دانستند و آنانیکه تحصیلات بسندتر نداشتند در این کار پیاپی به آنان نمیرسیدند و در گفتار و نگارش اشتباهاتی میکردند ؛ این عقیده بوجود آمد که زبانها توسط افراد ترتیب یافته و محتاط حفظ و حمایت می گردد و با اثر اشتباهات مردم عوام تغییر می خورد. در مورد زبانهای معاصر ، مثلاً انگلیسی ، چنین عقیده داشتند که اشکال لسانی کتابها و طبقه عالیتر مردم نمودار معیار باستانی تر و پاکیزه تر زبان می بوده و از آن ، در اثر بی احتیاطی عوام زبان عوامانه و بازاری منشعب گردیده است. بنابراین گرامردانان اقامه نظریات خیالی را که از تصورات منطقی پدیدار می گشت جاری و جایز میداشتند .

اینگونه تصورات اشتباه آمیز ، باعث شده بود که تحول و انشعاب زبانها ، مثلاً تحول زبان انگلوساکسون به انگلیسی معاصر یا انشعاب زبان لاتین بزبانهای رومانی ، را با اثر تغییرات ناشی از اشتباهات عوامانه بدانند .

از آنجا که زبان لاتین در پهلوی فرزندان خود - السنه رومانی ، بدون تغییر بر جای مانده بود دانشمندان زبانهای رایج آنوقت را یکی از دیگری مشتق می انگاشتند و مثلاً میگفتند تمام زبانها از زبان عبرانی ؛ یا چنانکه *Goropius Becanus* هالیندی تصور میکرد ، از زبان هالیندی ، منشعب گردیده است .

در خارج اروپا ، اقوام دیگری نیز نظریاتی در باب زبان ارائه می کردند . چنانچه عربها از زبان کلاسیک خویش ، یعنی متن کلام الله مجید ، گرامری استخراج نموده بودند و بتقلید از ایشان ، یهودیان پراگنده در کشورهای اسلامی گرامر زبان عبرانی را بر رسته تحرییر کشیدند . در دوره نسانس دانشمندان اروپایی استعمال اصطلاح « ریشه » *Root* را که در مورد جزء اساسی و اصلی کلمات اطلاق می گردید از گرامر زبان عبری آموختند . در شرق دور چیناییها نیز در باب زبان ، بخصوص در باب قاموس شناسی معلوماتی فراهم کرده بودند و در جاپان نیز دستور نویسی بشکل مستقلی عرض وجود کرده بود .

در حوالی قرن ۱۶ و ۱۷ اروپاییان گرامر پانی نی را، که شرحش گذشت، بدست آوردند و بوسیله آن با زبان سانسکریت آشنا شدند. گرامر پانی نی شرح هرچه شما متری را در باره زبان سانسکریت حاوی بود؛ چنانکه بدان شیوه، تا آندم، هیچ یک از السنهء جهان بچنان دقت و درستی تشریح نشده بود. بلوم فیلد (۱) در باره کتاب پانی نی چنین اظهار نظر میکند. گرامر پانی نی یکی از بزرگترین یادگارهای ذکای انسانی است. این اثر هر شکل صرفی، اشتقاقی و ترکیبی و نحوی زبان سانسکریت را با دقت تمام تشریح میکند و تا آن وقت هیچ لسانی بدان صورت و تمامیت تشریح نشده بود. از آشنایی دانشمندان اروپا با گرامر پانی نی، در روش تدقیقات لسانی، این دو نتیجهء مهم بدست آمد:

نخست دانشمندان اروپایی نخستین بار به تشریح کامل و درست و دقیق زبانی برخوردند که بجای آنکه قواعدش بر فرضیه ها و نظریات مجرد ذهنی مبتنی باشد بر مشاهدات و تطبیقات علمی و مثبت بنا یافته بود.

دیگر، اینکه راه از برای مطالعات مقایسه یی زبانها هموار گردید. زیرا دانشمندان، که با زبانهای مختلف و در ضمن با زبان سانسکریت آشنا شده بودند، توانستند کلمه های زبانها را با هم مقایسه کنند. بدینصورت قرابت زبان سانسکریت که از حوزة السنهء اروپایی خیلی بعید افتاده است، با زبانهای اروپایی باثبات رسید. معادل کلمه های سانسکریت را در زبانهای اروپایی ملاحظه فرمایید.

<i>Mata</i>	سانسکریت
<i>Meter</i>	یونانی
<i>Mater</i>	لاتینی
<i>Mat'</i>	روسی
<i>Mother</i> (انگلیسی قدیم <i>Modor</i>)	انگلیسی
<i>Mor</i> (۲)	پنتو
<i>Madar</i>	فارسی

(۱) *Langue, by Leonard Bloomfield, p. 11*

(۲) با مقایستی ازین قبیل قرابت زبان پنتو با دیگر زبانهای اندواروپایی ثابت می گردد.

<i>Dvau</i>	سانسکریت
<i>Duo</i>	یونانی
<i>Duo</i>	لاتینی
<i>Dva</i>	روسی
<i>Two</i>	انگلیسی
<i>Dwa</i> (۱)	پنتو
<i>Doo</i>	فارسی
<i>Trayah</i>	سانسکریت
<i>Treis</i>	یونانی
<i>Tres</i>	لاتینی
<i>Tri</i>	روسی
<i>Three</i>	انگلیسی
<i>Dre</i>	پنتو
<i>Se</i>	فارسی
<i>Asti</i> (او هست)	سانسکریت
<i>Esti</i>	یونانی
<i>Est</i>	لاتینی
<i>Yest</i>	روسی
<i>Is</i> (جرمنی <i>ist</i>)	انگلیسی
<i>Sta</i> (۱)	پنتو
<i>Ast</i> (معنی <i>he is</i>)	فارسی

از آنجا که پانسی نسی در گرامر خویش اشکال لسانی را یکا يك و با وضاحت تمام تشریح کرده بود و در بین زبان سانسکریت و دیگر زبانهای اندوار و پایی قرابت مشهودی بعلا حظه رسیده ، دانشمندان لسان تمام زبان های اندوار و پایی را از سانسکریت منشعب دانستند . (باقیدارد)

(۱) بامقایستی ازین قبیل قرابت زبان پنتو با دیگر زبانهای اندوار و پایی ثابت میگردد .

مفکوره‌های متحول فلسفه

مترجم: میر محمد آصف انصاری

- ۲ -

معهدا زمانی فرار سید که دانش واقعی در نتیجه توسعه نه تنها با جزئیات عقاید عنعنوی و تخیلی بلکه با روح و مزاج تند آن به مخالفت آغاز نمود. بدون اینکه در موضوع دشوار چگونگی و چرا داخل شد، جای شبهه نیست که این مخالفت همان جنبش سوفیستی در یونان بود که از آن فلسفه بهمان مفهوم خاصی که جهان غرب اصطلاح آنرا می‌داند، بنیاد گردید. این حقیقت که از طرف افلاطون و ارسطو به سوفیست‌ها نام بدی داده شد که هرگز قادر نشدند آنرا از خود دور سازند، شهادت می‌دهد که مخالفت میان این دو عقیده خیلی شدید بود و بر نظام عنعنوی عقاید دینی و قانون سلوک اخلاقی ای که با آن پیوند بود تأثیر مخرب بی‌افگند. اگر چه بدون شبهه سقراط در آشتی دادن هر دو طرف علاقه صادقانه داشت، اما چون نامبرده از سمت طریقه واقعی تقرب نمود و به قوانین و معیارهای طریقه مذکور حق اولیت را قابل گردید، بنام اینکه از باب انواع را تحقیق و جوانان را گمراه می‌کند، بمرگ محکوم شد.

از سرانجام سقراط و بدنامی سوفیست‌ها می‌توان به بعضی تباینات برجسته میان عقیده عنعنوی هیجانی شده و دانش غیر شاعرانه و واقعی اشاره نمود: مقصد این مقایسه اینست که محسنات آنچه ساینس نامیده میشود همه در طرف آخر الذکر واقع بود و مزایای اعتبار و اقتدار اجتماعی و تماس صمیمی با آنچه به حیات ارزشهای عمیقتر می‌بخشد، در طرف عقیده عنعنوی. چنانچه معلوم است. معرفت خاص و تائید شده در باره محیط تنها یک ساحه محدود تخنیکی داشت سروکار این معرفت با فنون و صنایع بود ولی رویهمرفته مرام و خیر صنعت پیشه‌ها

بسیار وسعت پیدا نکرد. ایشان محکوم و تقریباً غلام بودند. چه کس هنر بوت دوز را با فن اداره دولت در بک پله می گذاشت؟ چه کس حنی هنر عالیتر طبیب را در تداوی بدن با فن یکنفر و حانی در معالجه روح هم پایه می پنداشت؟ از همین سبب افلاطون در دیالوگهای خویش همیشه این اختلاف را ترسیم می نمود.

بوت دوز داور بک، جوره بوت خوب است، اما هرگز داور این موضوع مهمتر نیست که آیا و چه وقت خوب است بوت پوشید. طبیب در موضوع صحت داور خوبی است، اما نمی داند آیا خوبست یا نه که انسان صحت داشته باشد یا بمیرد. پس صنعت پیشه نازمانی متخصص است که مسایل خالص محدود تخنیکی در میان باشد. اما اگر مسایل حقیقتاً مهم ظهور کنند یعنی تقدیر مسایل اخلاقی، درینصورت بیچاره میباشد. فلذا نوع معرفت وی ذاتاً دون و لازم است بذریعه بک نوع معرفت عالیتر که انجامها و مقاصد نهائی را نشان میدهد و معرفت تخنیکی و میخانیکی را به محل خاص آن بکار انداخته و در آنجا نگهدارد، مراقبت شود. بر علاوه در آثار افلاطون از سبب شعور مقتدر در اماتیک وی توصیف زنده ای از تأثیر منازعات میان عنعنه و مقتضیات جدید معرفت خالص معنوی در اشخاص مخصوص می یابیم. این شخص محافظه کار از مفکوره تدریس فن عسکری بذریعه قواعد مجرد و از طریق ساینس خارج از اندازه تکان می خورد. یکنفر مانند شخصیکه برای کشور خویش می جنگد، نمی جنگد. علم مجرد نمی تواند محبت و وفاداری را وساطت کرد. و حتی در طرف بیشتر تخنیکی نیز نمی تواند جانشین همان طرق و وسایط محاربه گردد که در آن وفاداری به کشور بصورت عنعنه وجود دارد.

طریق آموختن فن جنگ پیوستگی و تماس با کسانی است که خودشان آموخته اند از کشور دفاع کرد و مشبوع شدن با آیده آنها و رسوم مملکت میباشد؛ خلاصه پیدا کردن مهارت عملی است در عنعنه یونان و محاربه. برای اشتقاق قواعد مجرد از مقایسه طرق محاربه خود با طرق محاربه دشمن لازم است که در سنن

و از باب انواع دشمن داخل شد ، به عبارته دیگر بایست شروع به خیانت و نقاب به کشور خویش نمود .

اگر این نقطه نظر بصورت واضح مجسم ساخته شود ، می توانیم خصوصیتی را که در اثر کشمکش میان نقطه نظر مثبتیت و مفکوره عنعنوی بظهور پیوست ، تقدیر نمود . نقطه نظر آخر الذکر عمیقاً در عادات و وفاداری های اجتماعی ریشه داشت و با هدفهای اخلاقی که مردم برای آن زندگی میکردند و قواعد اخلاقی که با آن زیست داشتند ، بار بود . پس نقطه نظر مذکور مانند خود حیات اساسی و جامع بود و با الوان گرم و آتشین حیات جمعیت که در آن مردم هستی خود را احساس می کردند ، می تپید . بالعکس معرفت مثبت محض با منفعت فزاینکی سروکار داشت و از تداعیات پر حرارت عقیده که بذریعه قربانیهای اسلاف و عبادت معاصرین مقدس شده بود ، محروم بود ، این دانش به سبب سیرت محدود و مشخص خویش خشک ، سخت و سرد بود .

اما دماغهای بیشتر تند و فعالی چون افلاطون نمیتوانستند مانند همشهریان محافظه کار معاصر از قبول عقاید قدیم بطریق سابق بیشتر متقاعد گردند . نشو و نمای دانش مثبت و روح نقاد و متجسس در بنای شکل قدیم این عقاید رخنه انداخت . محسنات صراحت ، صحت و قابلیت تأیید و اثبات همه در طرف معرفت جدید بوده است . غایب و هدف عنعنه نجیب ، ولی بنیاد آن غیر یقینی بود . سقراط می گفت که حیات خالی از پرسش سزاوار انسان که مخلوق پرسنده است نمیباشد ، زیرا بشر مخلوق صاحب عقل است . پس انسان باید علت اشیاء را تحقیق نماید نه اینکه آنها را از عرف و اقتدار سیاسی قبول کند . چه میبایست کرد ؟ لازم بود یک روش تحقیق و اثبات عقلی انکشاف یابد تا عناصر مهم عقیده عنعنوی را بر یک اساس تزلزل ناپذیر استوار سازد ، میبایست یک طریق تفکر و معرفتی نشو و نما یابد ، که از یک طرف عنعنه و تواتر را تصفیه و از طرف دیگر ارزش های اخلاقی و اجتماعی را بدون آسیب محافظه نماید ؛ و بلکه در حالیکه آنرا تصفیه مینماید

به قدرت و حیثیت آن بیفزاید. بعبارۀ دیگر آنچه مبتنی بر عرف بوده، میبایست اصلاح و تقویه شد و بیش از آن بر روی اعتیاد و رسوم ماضی متکی نبوده بلکه بالای همین متافزیک هستی و کائنات استوار گردد. متافزیک نایب و جانشین عرف بحیث منبع و ضامن ارزشهای عالیتر اخلاقی و اجتماعی است. اینست موضوع رئیسهء فلسفهء کلاسیک اروپا طوریکه توسط افلاطون و ارسطو توسعه و بسط یافته بود. فلسفه‌ای که اجازه دهد همواره تسکین کنیم، توسط فلسفهء مسیحیت اروپای قرون وسطی تجدید و احیاء گردید.

اگر غلط نکنم ازین جا تمام عنعنۀ راجع به وظیفه و ماموریت فلسفه نشأت کرد که تا همین اواخر فلسفه های سیستماتیک و سودمند جهان غرب بر امر اقبیت می نمود. اگر من در نظریهء عمدۀ خویش که مبدأ فلسفه در سعی آشتی دادن دو محصول مختلف ذهنی و فکری واقع است حق بجانب باشم، درینصورت کلید آثار و ممیزات عمدۀ فلسفه مابعد تا جائیکه از نفی و بدعت عاری باشد، بدست ما خواهد بود. اولاً فلسفه بطریق بی عرضانه از یک مبدأ آزاد و عاری از تعصب انکشاف نکرده است. فلسفه وظیفهء خود را از بد و امر تعیین نمود؛ ماموریتی داشت و سوگند خورد درین ماموریت جلورود و وظیفهء آن استخراج مغز و هستهء اساسی اخلاقی از عقاید متواتر ماضی بود. تا اینجا خوب بود؛ کار آن انتقادی و به نفع محافظه کاری حقیقی و صحیح بود. محافظه کاری ای که حفظ نماید و ارزشهای را که بذریعۀ بشریت بوجود آمده است تخریب ننماید. و نیز گماشته شده بود تا این جوهر و اصل اخلاقی را با روحی که سازگار با روح عقاید گذشته باشد استخراج کند. پیوند با تخیل و نفوذ اجتماعی خیلی صمیمی بود که عمیقاً مغشوش گردد. ممکن نبود محتویات رسوم اجتماعی را بکدام شکل متفاوت از آن که رسوم مذکور در ماضی وجود داشته بود تصور کرد. وظیفهء فلسفه قرار گرفت تا روح عقاید قبول شده و رسوم عنعنوی را بر مبانی عقلی توجیه کند و لوقیافهء آنها تغییر ندهد.

فلسفه ای که بمیدان آمد به سبب تفاوت شکل و طریقه نزد عوام الناس آتن را دیکال و حتی خطرناک معلوم می‌شد. این فلسفه به مفهوم برطرف کردن زواید و از بین بردن عواملی که نزد عوام الناس همه با عقاید اساسی یک چیز تلقی میشد، را دیکال بود. ولی اگر در دورنمای تاریخ و در مقابله با انواع مختلف افکاری که بعداً در محیط‌های مختلف اجتماعی انکشاف نمود، نظر شود، می‌توان دید که عاقبت افلاطون و ارسطو معنی عنعنه و سلوک یونان را چقدر متبحرانه مجسم ساخته اند طوری که رشته‌های ایشان با آثار درامه زویسان بزرگ بهترین وسیله‌ای جهت آشنا ساختن یک محصل با داخلی‌ترین آیده‌آلها و آرزوهای حیات مخصوص یونان میباشند. فلسفه یونان بدون این، هنر و حیات شهری یونان ناممکن بودی اگر چه ثابت می‌گردد که تأثیر علمی که فلاسفه بر آن مباحث داشتند، ناچیز و سطحی بوده است. این روح استدلالی فلسفه هنگامیکه مسیحیت قرون وسطی در پیرامون قرن دوازدهم کوشش داشت تا برای معرفی سیستماتیک عقلی خویش از فلسفه کلاسیک مخصوصاً از فلسفه ارسطو استفاده نماید و حقانیت خود را بطریق عقلی اثبات نماید، بیشتر نمودار می‌گردد. واقعه‌های مشابهی سیستم‌های عمده فلسفی المان را در اوایل قرن نوزدهم مشخص میسازد، هنگامیکه هگل و ظیفه‌های حقانیت را بنام آیزم عقلی، داکترین هاورسو می‌که از طرف روح جدید ساینس و حکومت خلقی تهدید شده بود، اظهار نمود. نتیجه این بود که سیستم‌های بزرگ از روح پارتی که از طرف عقاید قبلاً تصور شده تعریف شده بود، آزاد نبودند.

چون سیستم‌های مذکور در عین زمان به استقلال کامل فکری و معقولیت اعتراف داشتند، در نتیجه اغلباً بدون سروصدایک عنصرریاکاری در فلسفه شامل گردید زیرا کسانی که از فلسفه پشتیبانی می‌کردند، باین نقطه ملتفت نبودند. این امر ما را به اثر دوم فلسفه بعد از خیز زدن از مبدأ آن رهبری میکند. چون هدف فلسفه توجیه عقلی اشیا بود که قبلاً بسبب موافقت هیجانی و نفوذ اجتماعی آنها پذیرفته شده بود، پس میبایست آلات و وسایل تعقل و ثبوت را بسازد. در نتیجه به سبب

عدم معترایت ذاتی در موادی که فلسفه با آنها سروکار دارد، بسوی عقب مشغول
 ارائه شکل و صورت منطقی گردید. در معامله با اشیای واقعی با بست
 به طریقه استدلال بسیط تر و درشت تر متوسل شد. یعنی موضوع در قید سوال
 درآورده و با آن اشاره شود. شکل اساسی جمیع ثبوتها همینست. اما چون موضوع
 قانع ساختن اشخاص از حقیقت داکترین هائی که دیگر از طریق عرف و نفوذ اجتماعی
 پذیرفته نمی شود و نیز قابل تأیید تجربی نباشد در میان آید، هیچ چاره ای مصئونتر
 ازین نیست که آیات و اعجاز تفکر دقیق و اثبات سخت و جدی را امتود. پس همان
 تعریف مجرد و استدلال فوق علمی قد علم می کند که از فلسفه خیلی دور می شود
 ولی برای مخلصان آن یکی از جاذبه های مهم آنست. بدتر از همه، این امر فلسفه را
 به یک نمایش اصطلاحات استادانه، بیک منطق موشگافانه و بیک صمیمیت
 جعلی به صور کاملاً خارجی استدلال جامع و دقیق تنزل داد. از همه بیشتر حتی
 برای ایجاد یک دل بستگی فوق العاده به این سیستم بخاطر خود آن، و برای اقامه یک
 ادعای خیلی مغرورانه به صحت و درستی آن کمر بسته شد. بتلر (*Butler*) اسقف
 اعلام نمود که احتمالیت رهبر حیات است؛ اما عده ای از فلاسفه بقدر کافی جسارت
 نموده اعتراف کردند که فلسفه با هر چیزیکه تنها محتمل باشد، قانع میتوان بود.
 عرف که از طرف عنعنه و آرزو تعیین گردیده، مدعی قطعیت و تغییر ناپذیری بود و
 ادعا داشت که قوانین محقق و ناقابل تحول سلوک را وضع می کند. فلسفه در اوایل
 تاریخ خورش قطعیت مشابهی را ادعا می کرد و از آن مزاج تا اکنون آثاری در
 فلسفه های کلاسیک باقیمانده است. آنها پافشاری می کردند که نسبت به علوم بیشتر
 علمی میباشند، و - فی الحقیقه - به سببی که علوم مخصوصه در رتبه است آوردن
 حقیقت نهائی و کامل موفق نیستند، فلسفه لازم است. عده ای از اعترالیون وجود
 داشتند که مانند ویلیام جیمز (*William James*) جرئت کرده ادعا می نمودند
 که «فلسفه بصیرت است» و وظیفه عمده اش آزاد ساختن افکار بشر از اختلاف
 و تعصب و توسعه قوای مدرک و مشاهده جهان ماحول وی میباشد. اما غالباً

فلسفه خودنمائی های جاه طلبانه بیشتر را بمیدان آورد. اگر بی پرده گفته شود که فلسفه جز فرضیه ها چیز دیگری نمی توان عرضه نمود، و این فرضیه ها محض در صورتی ارزش دارند که افکار بشر را در باره، حیات ما حولش بیشتر حساس سازد، نفی فلسفه بنظر خواهد رسید.

سوم اینکه هیئت عقایدی که توسط آرزو و تخیل تعیین گردیده و در تحت نفوذ قدرت اجتماعی به یک سنت مقتدر و عنعنه آمرانکشاف نمود، ساری و جامع بود. بعباره دیگر در تمام فروع حیات جمعیت در همه جا حاضر بود. فشار آن بلا انفصال و نفوذش عمومی بود. پس احتمال دارد که هدف مسلک رقیب یعنی فکر فکور نیز حتماً عین عمومیت و جامعیت بوده است. همانطور که عنعنه از لحاظ اجتماعی جامع و دور رس بوده، مسلک رقیب از لحاظ حکمیت نظری (متافزیک) درینصورت تنها یک راه جهت انجام این مدعا وجود داشت یعنی ادعای سیستم کامل منطقی و یقینیت جمیع فلسفه های نوع کلاسیک یک تفاوت معین و اساسی را میان دو قلمرو هستی وضع کرده اند. یکی از اینها به جهان مذهبی و فوق طبیعی عنعنه عامیانه تقابل میکند که در تعبیر متافزیکیش جهان حقیقت عالیترین و نهائی است. چون منبع و تصویب نهائی جمیع حقایق مهم و قواعد رهبری و هدایت در حیات جمعیت در عقاید عالی و مسلمه مذهبی بنیاد گردیده، پس حقیقت مطلق و اعلائی فلسفی یگانه تضمین محقق حقیقت را در باره اشیا تجربی و رهنمائی سالم معقول را بسوی رسوم مخصوص اجتماعی و سنوگ و کردار انفرادی فراهم میسازد. در برابر این حقیقت مطلق و عقلی که تنها بذریعه دسپلین منتظم خود فلسفه ادراک میتواند شد، جهان عادی تجربی بالنسبه حقیقی و عارضه ثی حسی تجارب روزانه ایستاده بود. باهمین جهان امور عملی و منافع انسانها پیوند داشت و همین دنیای نامکمل و فانی بود که علم قطعی و مثبت بآن معطوف و منسرب گردید.

اینست صفت شخصیکه بعقیده من به نظریه کلاسیک در باره فلسفه اثر

خیلی عمیق انداخته است. فلسفه بخود وظیفه اثبات هستی یک حقیقت ماورای مقولات، مطلق یا درونی را، و مکشوف ساختن ماهیت و قیافه این حقیقت نهائی و اعلی را به بشر قابل گردیده است. فلذا ادعا مینماید که صاحب یک آله و عالیتر معرفت است نسبت با آنچه توسط علم مثبت و تجربه عادی علمی استعمال شده و توسط مقام عالی و مهمی ممتاز میباشد اگر فلسفه انسان را به مشاهده و ثبوت حقیقی رهبری نماید که ماورای حقیقت محسوس حیات روزانه و علوم مخصوصه است، این ادعا ناقابل تکذیب میباشد.

البته این ادعا وقتاً فوقتاً از طرف فلاسفه مختلفه تکذیب شده است. ولی عده بیشتر این تکذیب کنندگان منکر رسیدن بحقیقت و شکاک بوده اند. ایشان با این بیانات که حقیقت مطلق و نهائی از چشم رس بشری دور واقع است خود را متقاعد میساختند. ولی جرئت نکرده اند انکار نمایند که چنین حقیقت اگر طوری میبود که دست ذکای بشر بدان میرسید، حوزه خاصی برای تمرین علم فلسفه میبود. درین اواخر که بالنسبه جدید است مفکوره دیگر راجع به وظیفه خاص فلسفه بمیدان آمده است.

کورس این لکچرها و وقف نشانیدن بعضی اختلافات عمده این مفکوره فلسفی با آنچه درین لکچر بنام مفکوره کلاسیک یاد شده، خواهد شد. درینجا محض از طریق پیش بینی و بصورت سطحی بآن اشاره میتوان کرد و در ایضاح مبدأ فلسفه از پس منظر یک عنعنه مقتدر و با نفوذ بصورت ضمنی بآن اشاره گردید یک عنعنه ای که اصلاً توسط تخیل بشر در حالیکه تحت نفوذ محبت و نفرت و به منفعت تحریک و اقناع هیجانی کار میکرد تعیین و تلقین شده. بی پرده گوئی متداول میخواست اظهار کند که ایضاح مبدأ فلسفه از سعی معامله با موضوع هستی مطلق بیک طریق سیستماتیک، قصد بدخواهانه ای بوده است. به عقیده من همین طریقه تکوینی تقرب به بر انداختن این نوع تیوری سازی فلسفی نسبت به هرگونه رد منطقی راه موثرتری است.

اگر این لکچر موفق گردد تا در دماغ شما این مفکوره را که فلسفه از موضوعات معنوی نشئت نکرده بلکه از مواد اجتماعی و هیجانی سرچشمه گرفته به بحث یک فرضیه معقول جانشین سازد، درینصورت موفق خواهد شد تا با شما یک موقف تغییر خورده را در باره فلسفه های عنعنوی ایجاد کند. این فلسفه ها از یکت زوایه جدید مشاهده و در یک پرتو نوین گذاشته میشود. سولات جدید در باره آن بمیان خواهد آمد و معیارهای جدیدی برای قضاوت آنها پیشنهاد خواهد شد.

اگر کسی بخواهد بدون تقیه و فکری بمطالعه تاریخ فلسفه نه به بحث یک شی مجزا بلکه به بحث یک فصل در انکشاف مدنیت و ثقافت شروع نماید، اگر کسی بخواهد تاریخ فلسفه را با مطالعه آنتر دپو او جسی، حیات ابتدائی، تاریخ مذهب، ادبیات و رسوم اجتماعی ربط دهد یقیناً تایید میگردد که قضاوت مستقل شخصی اش به ارزش قضاوتی که امروز موجود است، خواهد رسید. اگر باین طریق نظر شود، تاریخ فلسفه خصوصیت جدیدی پیدا میکند. آنچه از نقطه نظر علم بودن از دست رفته از نقطه نظر انسانیت دوباره بدست می آید. بعوض منازره رقیبان در باره ماهیت حقیقت صحنه تصادم مقاصد و آر زوهای اجتماعی بشر موضوع بحث قرار میگیرد. بعوض مساعی ناممکن در راه تجارب با ماورای معقولات، ریکارد مخصوص زحمات بشر در راه فارمول بندی اشیا که بشر بآن پیوند عمیق و شدید دارد، بمیان می آید بعوض زحمات غیر شخصی و کاملاً نصوری تا بحیث مشاهدهین دور ماهیت و طبیعت اشیا مطلقه را بالذات مشاهده نمود، یک تصویر زنده از منتخبات انسانهای با فکر راجع باینکه زندگی چگونه بایست بود و فعالیتهای ذهنی بشر چه قیافه ای باید داشت عرض وجود میکند.

هریک از شما که باین نظریه راجع به فلسفه ماضی برسید، حتماً مفکوره معینی در باره وسعت و هدف فلسفه سازی استقبال پیدا خواهد کرد، و باین عقیده

و اصل میگردد که آنچه فلسفه بدون شعوری و بدون دانستن یا قصد داشتن در زیر حجاب و پرده بوده است من بعد با ید آزاد و فاش باشد. چون فهمیده شود که فلسفه در تحت تلبیس معامله با حقیقت نهائی با ارزشهای عالی ای که در عنایات اجتماعی مضمور بوده اشغال شده است، و از تصادم منتها الیههای اجتماعی مجادلهء رسوم موروثی با تمایلات ناموافق معاصر برون جهیده، دیده خواهد شد که وظیفهء فلسفه مستقبل تنویر مفکوره های انسانها بسوی مجادلات اجتماعی و اخلاقی عصر ایشانست. و هدف آن تا جائیکه از طریق انسانیت ممکن باشد، تبدیل شدن به آله ای جهت معامله با این مجادله ها است. چیزیکه افادهء آن مشخصات متافزیکلی غیر حقیقی باشد، اگر با درامای مجادلهء عقاید و مفکوره های اجتماعی پیوند گردد اهمیت و معنی پیدا میکند. اگر فلسفه از ان حصار بی ثمر اشتغال خویش با حقیقت نهائی و مطلق صرف نظر کند، در تنویر قوای اخلاقی که نسل بشر را جلو میراند و در فراهم ساختن آرزوهای بشر بسوی رسیدن بمسرت معنوی و بیشتر منظم پاداش می یابد. (پایان)

داغ بسی تمیزی

چرا ایدل بداغ بسی تمیزی مبتلا گشتی کدامین پرده چشمت بست کز تحقیق و گشتی
غبار هرزه گر دیهای غفلت شد مسر اپایت ز معنی سرمه بسی نا کرده حاصل توتیا گشتی
کدامین غول در صحرای گمراهی دلالت شد کز انسانی گذشتی طالب مردم گیا گشتی
سرت از تاج کرمانا گرانی داشت ایغافل که فرش انتظار سایه ی بال هما گشتی
غنای مطلق راداغ صد حرص و حسد کردی بخود دلختی تأمل کن چه بودی و چها گشتی
مبادا ز ورق کس غرقه ی نا قدر دانیها که در یاد رکسارت بود و محو ناخدا گشتی

حباب پوچ مغزی نقش بستی آخر ای گوهر

دلی در جیب تمکین داشتی بیدل چرا گشتی (بیدل)

خواهم گرفت

چند روزی از سر کوی تو پاخرام گرفت
باز ازین گیلزار چون شبنم هوا خواهم گرفت
بعد ازین از در گهت بیگانگی خواهم گزید
باتو ظالم خویش را نا آشنا خواهم گ-رفت
سالها خون گریه خواهم کرد از دست تو من
انتقام خود بدین رنگ از حنا خواهم گرفت
خویش را یک چند هم رنگ شرر خواهم نمود
دردل سنگت بدین تقریب جاخرام گرفت
تا کنم آشفته تر زلف پریشان تو را
در شب تاریک دامان دعا خواهم گ-رفت
انتهای الفت را تا بدانند عالمی
شرح بیداد تو را از ابتدا خواهم گرفت
از هوا داران گازار سر ک-ویت نهان
همچو بوی گل سر اغت از صبا خواهم گرفت
باتو ای بت بنده را امروز جای حرف نیست
اجر خود فدای محشر از خدا خواهم گرفت
عمر هاتن در جفایت داده ام آگاه باش!
کز تو ظالم عاقبت مزد وفا خواهم گرفت
در هوایت چون غبار افنان و خیزان میروم
تا به بینم دامن وصلت کجا خواهم گرفت
گ-رخدا خواهد حساب نا مرادی ندیم
از تو ای سر دفتر جور و جفا خواهم گرفت
(ندیم کابلی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**